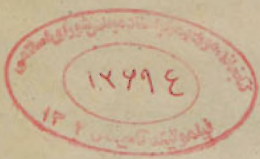


کتابخانه
موسسه
۱۸۸۱



مراجعه الی این مجلس
۱۲/۱۱/۷۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
روز جمعه ۱۳/۱۱/۷۹

تاریخ: ۱۳۸۵

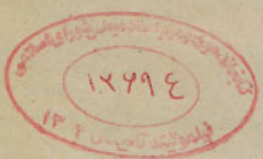
نسخه و کتبه و کلام
کتابخانه و کتبه و کلام

میت: ۸۰۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب: احکام الامامین	مؤلف: محمد باقر جعفری
مترجم:	شماره قفسه: ۱۵۷۷۰
تعداد کتب: ۹۱۳۱۶	تاریخ: ۱۳۸۵

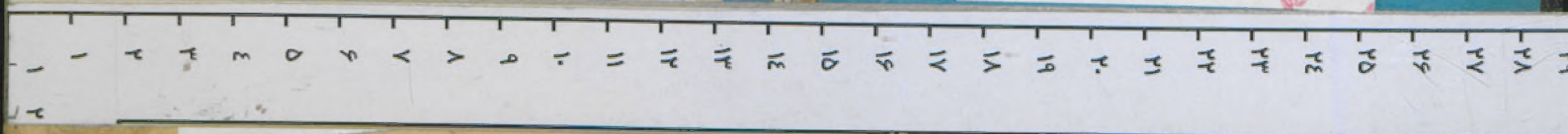


۱۳۸۵



مراجعات این قسم ۱۷/۱۱/۷۹
کتابخانه مجلس شورای اسلامی
روز سه شنبه ۱۳/۱۱/۷۹
تاریخ ۵/۷/۸۵
نسخه پیکر و رسم
کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب احصاء الامم	
عبدالله بن خنیف	
مؤلف	مترجم
شماره قفسه ۱۵۷۷۰	شماره کتاب ۹۱۳۱۶





۱۷، ۱۱، ۷۹

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

عبدالحکیم طریقی

۱۷۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

۸۰۰۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	اعمال الامامین
مؤلف	عبدالحکیم طریقی
مترجم	
شماره قفسه	۱۵۷۲
شماره کتاب	۹۱۳۱۶
مجموعه کتابخانه	

۱۷۸۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب احصاء الامم
عبدالمجید خلیل

مؤلف مترجم
شماره قفسه ۱۵۷۷



تهران، ایران

شماره ثبت کتاب

۹۱۳۱۶

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْكُتُبَ أُنزِلَتْ إِلَىٰ نَبِيِّهِ هَدًى
لِّتَقْبَلَ الْدِّينَ يُبَيِّنُ وَحْيَهُ لِلْعَرَبِ
يُحْيِيُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُحْيُونَ
وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا
أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَمَا لَكُمْ لَا تُؤْمِنُونَ

10vv.
91214

کتاب فی الحکام الامراض

وبسم الله الرحمن الرحیم

حمد و سپاس حکیمی که از بابت پر تو بود ذات حق مقول
محرره و نفوس مقدسه و نفس کل و عالم طبایع و اجسام
مولید را از کتم عدم بعوضه وجود آورد صانعی که بتفصیلاً
حکمت شامه و قدره کامله نفس کل را صانع عالم طبیعت
تا ترتیب طباع مولید پر رخته و هر قطره و ذره هر چه است
آثار تربیت خود را هواره ظاهر و هوایه سازد دل هر ذره
که بشکافی آفتابش در میان بینی و نوع انسا را که باقتضای
مزاج قبول تربیت نفس کل نموده بمطیبه عقل برساند
برتری داد و او را بر دیگر مولید مقام سلطنت و ملک
و در نوع انسان بعضی را افراد را باقتضای استعداد مظهر

نفس

نفس کل فرمود که بعضی را انسان، دین ساخته و برخی را مرغی
ابدان چنانکه عقل کل فرموده العلم علان علم الابدان و علم
الادیان تا این بدتر که از عناصر متضاده ترکیب یافته و
هواره باقتضای طبیعت طالب رفاه از قید ترکیب
است حفظ صحت و از اندر مرض نماید خداوندی که اگر تمام
جراح و ارکان حکیمان و دانشمندان ملافضلائهم الی انسان
زبان کرد و بعد قطرات مطا و شکر و شای او را بجا آورد
یکی از هزار داندکی از بسیار و شکر او را نتواند نمود و در
نام معدود بر عقل کل و ختم رسل محض و نبی آدم محمد
مصطفی صلوة الله علیه و خلیفه او علی مرتضی و اولاد
امجاد او باد و بعد این نبی بی بی بیعت **عبد الکبیر**
طبییب پس از آنکه سالها عمر کرد نمایه را در تحصیل و
تکمیل علم طب که افضل علوم و اشرف فنون است و در
کردم و از علم طب قدیم که اکنون منعمل اصل ایرادت

ناصرالدین شاه قاجار

استحضاری کامل و بجز شامل حاصل نمودم چندی نین
دو قانون طب جدید افغانی و پنج برده هجک وافی عمل
آوردیم اکنون که بکثیر رود و بیت و هشتاد چهار
هجریت مایل بدان گردیدم که در ساله مختصری جامع
ما بین طب قدیم و طب جدید در اعراض و علامات کلیه
امراض بیاری تالیف نمایم تا عموم ناس بجز آن توانند
کسوت و استیغنی نمودم و اول کتاب جمیع الاعراض و امراض
الامراض و دریاچه آنرا موشح و مرتب ساخته بنام نامی
المختصر شاهنشاه جهان پناه المومنین عند الله المصور
على اعداء المحرور العادل الباذل السلطان بن السلطان
بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان السلطان
لا زال ظلّه مدوّا و ذابته
محمودا و سعید مشکورا و هم المومنون و من الله التوفيق
اندرین وقت و صحت و شمل ساخته ام برایت تقدیر و ده
باب

دریافت

این کتاب در راه
اطلاع است
و این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

و بیک خانه مقدمه بدانکه علم با امور مرضیه که باقی احوال نامند
و فی الحقیقه از طب که بحث شود در او از امور و یک با فصل از فقه و طبیعت
و با باقی متعلق با احوال مرضیه باشد چون اسباب
و اعراض و علامات و اشارات و غیره و علم با امور مرضیه
که فیسیولوج نامند و فی الحقیقه از طب باشد که بحث شود آن
امور و یک متعلق با احوال مرضیه و افعال طبیعت باشد پس
طبیعت در تشخیص امراض و تفریق اعراض و تقسیم اول اعتبار بقسم اول که علم با امور
بشریات نسبت بقسم دوم و تحصیل قسم اول مرضی از برای
طبیعی طلب المصلی و مقصود بلا سال است بخلاف
قسم ثانی که تحصیل آن مقصود بالتعم بود بلکه غرض
و مقصود آن تحصیل قسم ثانی تکمیل قسم اول باشد
و اول باعتبار اعراض ذاتیه بحسب مرض و اعراض و امراض
خاصه بنوع مرض بدو قسم منقسم نموده اند علم با امور
کلیه مرضیه و علم با امور مرضیه و تقوی عند الله

این کتاب
در این کتاب
در این کتاب

کتاب اوصاف عامه و اعراض کلیه مشترکه مابین امراض است
و از اوصاف خاصه و احوال غیرینه مخصوصه هر چه اراده
ملکوت **باب اول** در بیان معنی از افاوید و مذاهب
تعریفات مرضیه و تشبیهات و فصل اول
در تعریفات متعدده ماهیه مرضیه و بیان تعریفها
از آنها **بدانکه** هر یک از اجزای طبیعیه و اصحاب فن مرضیه
بوسیله تعریف بیان کرده اند که مخالف با تعریف دیگران
است بعضی چنان تعریف کرده اند که مرض عبارتست از
اختلال در قوای ثلاثه یعنی قوه حیوانیه و قوه طبیعی
و قوه نباتیه و خداوند جلالتنا از مجرای طبیعی و افلاکون
و تأمینش مرض را عبارت میداند از اختلال تعادل و
توازن ثابت میان عناصر و بعد از هر یک از آنها اثر
افلیتیه انداز برای بدن انسان و غیر آن از حیوانات و
دیگر طبیب حکیم که یکی از حکما و متقدمین است مرض را

مرض

که از بار

بنا نه

داند

عبادت

عبادت و انداز اختلال تعادل و توازن واقع میاید
مغایر صلیبه که قابل تغییر نیستند و دیگران قایل شده
اینکه مرض ناشی گردد از مقابله املاح بدنیه و ملغمه
آنها یعنی با بعضی سید تمام طبیعیه یکی از مشاهیر
اطباء فرکت چنان تعریف نموده که مرض حالتی است که
بواسطه سعی نمودن طبیعت بدفع ماده مرضیه و از آن
عارض بدن گردد و بعضی دیگر قایل شده اند که تعریف
مرض با هیئت و حقیقت و عباد تمام متعدد است و جمیع
تعریفات اطباء درباره مرض تعریفات زمینه و بعضی
بنا بر است و جالبینوس طبیعت چنان تعریف کرده که مرض
حالتی است که در آن حالت افعال بدنیه ضعیف گردند
چون تعریف جالبینوس را بسیار و در بعضی و تعریف
جامع از افرام و مانع اعیان و بعضی از آنها مناخرین از اطباء در
و توضیح و توجیه این تعریف بتخل اقسام خلقات شده اند

داند

غیر طبیعی

زیرا که تغییر افعال طبیعیه موجب مرض نشود چنانچه آنکه منف
 نشاء و اوقات حیض و نعلان و وضع حمل افعال بدنیه است
 بواسطه اجتماع شدید و سیلان خون نفاس و غیره
 نبض دارند و یا در وقت سقوط استقامت میشوند و حال
 آنکه این حالات در مرض و نسوان مبتلا باین حالات را
 مریضه نامند و همچنین تغییر در افعال مشاغل چون ضعف
 قوه باه و قوه روحیه و غیره ظاهر و اختلال در درکات
 عقلیه ایشان حادث گردد در مرض نامیده اند و مشاغل را
 مریض نامیدند و این سیالات چنان معلوم شود
 که هر تغییر فعلی منافق با صحت نیست و تعریف جالبیست
 چون محتاج به تصحیح و تفسیر است از این جهت بعضی جمعه
 اصلاح تعریف آن گفته اند که مراد از تغییر مطلق تغییر
 نیست بلکه مراد از تغییر نسبت که بواسطه ماده مریضه
 و بعضی دیگر جمعه اصلاح آن تعریف گفته اند که مراد از تغییر

افعال

افعال بدنیه تغییر نسبت که بواسطه خروج افعال بدنیه از
 نظام طبیعی حادث شود و تغییر افعال در نسوان و مشاغل
 که مذکور شد داخل در نظام طبیعی هستند نه خارج از آن
باب در بیان آنکه چون علم تشریح مرضی در اثر افعال
 بعد کمال رسیده و بدایع معوده ترقی نموده از این جهت طبایع
 مستعد ثانی از فرنگیان غریب قطع کرده اند باینکه مبادی
 امراض آفات مادی اند که در اعضا و آلات بدنیه حادث
 کردند و این آفات مادی چون اکثر اوقات محسوس
 شوند و آنچه محسوس و شاهد گردد اختلال افعال
 بدنیه بود از این جهت اختلال افعال را با مبتدیان بطور
 بالجان مرض گویند و آنچه خلاصه اقوال سابقه و در
 اراده است آنست که مرض عبارت از تغییر محسوس
 است که نظار ^{در} ^{مورد} یا بر وضع اعضا و آلات بدنیه
 با بجهت و سنج آنها و با مارض فعلی از افعال بدنیه که

فصل در بیان بعضی از مطالب متعلقه بترتیب
نوع مرض چنانچه حاجت فرمود شد اگر چه هر يك از انواع
مرض مثل ماهیت و مرض اقتضاء بترتیب جامع نمایند و
چون این رساله در بیان علم با اصول کلیه مرضیه است
لذا بحث از ترتیب انواع مرض فرغ و خارج از مقصود
و مانع فیست همین قدر باید دانسته شود چنانچه علم
بر حقیقه و ماهیت مرض متعدد است علم بر حقیقه
انواع مرض فرغ و این متعدد باشد باری از طبایع
ترتیب مرض مخصوص و موقوف بر تعیین محل آن مرض
و کیفیت حدوث آن دانند ولی اعتقاد باطل است
که اصال این ترتیبات تعبیل ترتیبات لفظیه از مثل
ترتیب ذات الجنب بود و حجاب صدر و ترتیب صلابه
عدد و ماسد و یا با ستمال آن عدد از نظره اصلیه و ترتیب
استیفاء ذوق یا تضییع یا تیره در حجاب و ستمال و غیره

در اعراض

در اعراض بیلان دم از غشاء مخاطی نفث این قسم از نفثات
ترتیبات حقیقه این امراض نیستند بلکه تقریبی بود
در مرضی محل بعضی از امراض متعلق علیه نیست مثلا
محل حیات ناشی با اعتقاد بعضی کبد و برای برخی مختار
و بدهی بعضی دیگر معد و نیز هم فرقه امعاء است و بعضی
دیگر محل آنها را امصاب دانند و بعضی جلد و طایفه و
باب الکبد و بعضی دیگر ورق لفافه و یا ماسد و یا
و هر يك از آنها موافق باولی خود ترتیب نموده اند که با
ترتیب دیگران ضدیه دارد پس اگر اوده نمایند ترتیب
و ترتیب مرضی را بوجهی بمن باید در ترتیب آن مرض آنرا
و اسباب و اعراض ظاهره آن مرض را مندرج نموده و در
صورتیکه این مذکورات در ترتیب مرض مندرج نشود
مرض بطور صحیح معین و مشخص نشود با جمله هرگاه اوده شود
محدید مرضی بعضی که جامع افراط و مانع اعیاد باشد

باید ملاوه بپند کرد است دانسته شود که این مرض یکبار
شخص و بجهت مناسب و در کدام صنف پیش و یکبار در
مواضع و در کدام اقلیم قدیم و در کدام جدید است و نیز باید
اعراض لازم و مفارقه مرض معلوم شود تا آنکه در
تحقیق مشخص گردد **باب ثانی** در بیان موضع
محل مرض و محال امراض بد و قسم معین و مشخص شود محل مرض
قسم اول آنکه یکی از حواس ظاهره بالذات معنی بدن
واسطه ایابی محسوس شود چون رمد و بثورات فم
و درم لوزین و حمزه و بثورات آلات تناسل و امراض
جلدیه و او دام بنساری شکل جلد و امراض حنا که بضر
و غیره استماع بدن اسباب آلات معین و مشخص شوند
و یا اینکه توسط آلات و اسباب معین گردند مثل
جبل و مثل استی نو مکتوب که یکی از طبایا افزاینده
استماع و تشخیص محل مرض صد ریه و غیر آن اختراع نمود

قسم ثان

قسم ثان آنست که موضع محل مرض بواسطه استدلال
بهر باقی که از مقدمات یقینی حاصل شد اند مشخص
معین گردد و این استدلال بدو وجه تصور شود وجه
آنست که معینی باشد بقواعد کلیه که در تشریح مرض
مبتین شد اند و وجه ثان آنست که معینی باشد بر علم با
طبیعیه و افعال صحنه بدنیر که یکی از دو شعبه طب
ملا و صورتیکه بواسطه تشریح مرضی در اشخاص کثیر
مثلا مرض زحاره موضع محل مرض مشخص گردد بد نظر حدس
و قیاس میتوان در سایر اشخاص مثلا باین مرض حکم نمود که
موضع آن مرض فلان عضو مشخص است و در امراض که
مرضی موضع مرض مشخص معین نشود چون سکه و فحاه
و سرع و قلع و در هیچ عضوی از اعضا صاحبان آنها تقریری
محسوس نشود بوجه ثان موضع مرض معلوم گردد و وجه
اول معلوم نشود زیرا که در فسیولوجیا که علم باور طبیعی

آنکه هر فعل از افعال بدنیه صریح و مشخص است پس خروج
 هر فعل از نظم طبیعی بر طبقه تغییرات آن فعل بود مثلا
 در صورتیکه احساس شود در موضع جانی از بدن بدون
 تغییر ظاهری در آن جانی ظاهر شود که محل مرض اعصاب است
 و اگر احساس نماید نقصان و یا بطلان حس آن جانب
 معلوم گردد که محل مرض در اعصاب است و در صورتیکه حرکت
 و سکون و انقباض و انقباض عضلات و انقباض گردن
 مشخص شود که عضلات و یا اعصابند و یا هر دو زیرا که در
 علم با مورد طبیعیه ثابت شده که اعصاب و حرکت و انقباض
 و عضلات و اعصاب آلات حرکت انیمیه اطباء در بعضی از
 امراض چون حیوانات و غیر آن الی آن ممکن نشد اند که یکی
 از این دو وجه محل مرض را معین کنند زیرا که بنسبج مرضی که
 موضع آنها مشخص نگردد و در آنها نیز تغییر فعل واحد
 نشد تا آنکه محل مرض را آن فعل دانند **باید دانست**

بعضی

تغییر بعضی امراض در مریک از اعضا مورد مرضی از اسجده
 نتواند ظاهر گردد چون درم و سرطان و اسکو و جود
 داء افرنجی و مثال آن بعضی دیگر از امراض باشند که
 آنها مخصوص به بعضی از اعضا چون مثل استسقا و سیلان
 دم و مثال آن نیز که استسقا در اغشیه مایه که وظیفه آن
 افزای مایه است عادت گردید چون غشاء غشکی و ریاغ
 و حجاب صدر و غشاء مستطین بطن و سیلان دم مخصوصا
 از اغشیه بلغمیه ظاهر گردد و نیز باید دانست که محل بعضی
 امراض از بدن ظهور و آنها متبدل شود چون جراحه و کسر
 و سرطان و بعضی دیگر از امراض باشند که آنها نیز از موضع
 خود متبدل شوند ولی تبدل در بعضی از امراض مجاوره است
 مانند چون اورام اغشیه بلغمیه بعضی دیگر از امراض اند که
 از محل خود محل دیگر منتقل شوند مثل هر چه در طبایع و زوار
 فارسی که گاهی تغییر مکان کنند استخوان و فصول نیز بدین

روح

در محل امراض دادند مثل آنکه در سن کودکان امراض در غیبه
و استسقاء راس و سقمه و قلاع و رعاف بسیار و در سن
شیاب اولم عجمه در تیر و در وقت الدم و الم و غیره
و مثل کثیر الرفع باشند و در سن کمال امراض بطبیه و
علل احشاء مثل امراض معد و کبد و مثانه
و رحم بسیار باشند و در شیوع امراض داسیه چون حق عجمی
و صمم و غیره بسیار باشد بعضی از امراض در فصلی شتر و در
فصل دیگر کمتر باشد خود مثل آنکه امراض داسیه و مثانه
در زمستان و بهار بسیار باشد و امراض احشاء و علل بطبیه
در تابستان و پاییز بسیار بود **باب ثالث** در بیان علم
باسباب مرضیه و مشتمل است بر بیان مقدمه و مشتمل
مقدمه علم باسباب مرضیه فنی است از طب که هر کس شود
در او انوار دیکه سبب حدوث امراض مختلفه کردند و این
اسباب بر دو قسمند اسباب خارجیه و اسباب داخلیه اما

خارجیه

خارجیه اسبابی باشند که در خارج اند و سبب حدوث
و اسباب داخلیه بعکس اسبابی که در غیبه اند و هر یک از
این دو قسم بدو قسم تقسیم شوند اسباب قویه است
ضعیفه اسباب معک اسباب تقافیه اسباب حسیه
اسباب شیمیائیه اسباب طبیعی اسباب عدویه است
و وجود تیر اسباب غفیه چون اسباب امراض متولیه و
علل و فتنه و بعضی از طباطع نظیر اخراج و داخل اسباب
سبب دانسته اند اسباب مستقله و اسباب معک و اسباب
اتفاقیه و این تقسیم اسباب در این کتاب ذکر کنیم **باب**
فصل در بیان اسباب مستقله و مشتمل است بر دو مقاله
مقاله در بیان اسباب مستقله عامه و دیکه که بباله
سبب حدوث و سبب امراض مختلفه کردند و آنها شش قسمند
قسم اول اسباب حار و تیر است که در کوه نسیم یا نت شعله
در اوج غفیه که موجب صلح و سبب شعله و در سوره شد

که در حکم اسباب
سبب تیر است

موجب هلاکة گردد و در خارج موی و چاهها و مغارها که
 موجب هلاکة گردد و در خارج بعضی آلات معطره و
 عطره که محرک زکام و ترکات باشند و در خارج اجسام بیائید
 و بطایع و مصاعد بخیره و در خارج ^{بزرگ} که موجب حیث
 دایره و غیر آن گردد و در خارج معدن ^{بزرگ} چون معدن سرب
 و رصاص که موجب قوی شوک و حراره مفرطه که موجب
 امراض صفراویه و برودت مفرطه که موجب اختناقات و
 نیز آن گردد و در صوت غنیقه و قوی شدید موجب
 صمم و می شوند قسم ثالث اسباب منطبقه است که ما
 و ملاصق بدن شوند چون سم و حیوانیه و نباتیه و مواد
 ستمیه و سرتیه و بعضی از املاح معدنی و آلات نافذ و قاطع
 و قسم ثالث اسباب زوده است که وارد اعضا بطبیعه و
 اعضا داخل شوند چون ^{شبه} اطعمه و اشربه و ادویه و سمیه و غیر
 سمیه و قسم رابع اسباب مفرقه است که خارج از بدن

گردد

گردد چون بول و کث و عرق و رخ و غیر آن قسم ثالث
 اسباب ضرر و زیان است که از حرکت و سکون آلات و
 عضلات ناشی شوند چون انقباضات شدید عضلات
 که موجب انقطاع اوتار و عظام منصله با آنها گردند قسم
 سادس اسباب تشاکیه است که از ادراکات عقلیه و
 تخیلات و هیجانات و تقاضا^{بغایسته}ات ناشی شوند چون عشق
 و حب و طغ و مسرت و انقباضات حبشیان که موجب
^{من} آن گردند و تخیلات شدید که موجب مایه تولید
 عجز و فرح و غم و خوف کثیر که موجب امراض خوف^{نا} گردد
 و بعضی از امراض سبب بعضی از امراض دیگر شوند چون ورم
 غده ها که موجب خناق گردد و سوراخ شدن غده
 ملاره و انقطاع آلت سبب ورم حجاب سستین بطن گردد
مقاله ثانی و در بیان وادیه و ارکان ساریه که ^{حصول}
 سرتیه و عقیقه و وقوع آن در امراض سرتیه ^{بیشتر} و عقیقه ^{بیشتر}

مستحق فتنه که سرته بواسطه ماده سمیه و جوهر هار است
 که از شخصی شخصی تعدی و سرته نماید در بعضی اشخاص
 این ماده و اجزا سیال چون عرق و بلغم و چرک مرصق
 شده باشند و بعضی سرته نماید و در بعضی خود این اجزاء
 سیال مستحیل با ذره سینه گردد همچنانکه اراض سار بهر
 و در یک نوع نیستند و سار بهر انواع مختلفه باشند
 بعضی نامنارد و در بعضی یکدفعه سرته نمایند چون آب
 و سرخچه و خلک و بعضی دیگر در دفعات مدینه سرته کنند
 چون محرقه و همی صغریه و افزنجی و طاعون و سرته یا
 بلا واسطه است و یا بواسطه اما سرته بلا واسطه چهار
 نوع باشد اول آنکه بسبب افزنجی و طاعون که مرصق و با
 خرابیده است سرته حاصل شود چون محرقه و جد و طاعون
 آنکه بواسطه تماس و صاف سرته عارض گردد مثل اکثر امراض
 سارته مثلاً آنکه بواسطه تماس شوی و اسلاخ جلد بشره

سرته

سرته عارض شود چون آه الکلب که از شخص مبتلا با این مرض
 به بعضی دیگر سرته نماید رابع آنکه بواسطه اجزاء حیوانات چون
 جلود و صوف آنها که آن حیوانات بواسطه سمیه علاقه شده
 باشند سرته حاصل شود اما سرته بواسطه آنست که استیاء
 خارجه قبول می شود سمیه سار بهر که به دیگران برسانند چون
 سنجاب و فوس معموله از کتان و پریشم و پنبه و سایر
 مخصوص در صورتیکه این اشخاص از تصادف هوا محفوظ
 باشند و بسیار شاهده شد که اشخاص مصاب ^{باین} سرته و مجاور
 مرضی از مرض محفوظ ماندند و اول ارکان سار بهر مواد
 سمیه را بدین کار نقل نموده اند و تجربه را اینجاست که آنکه
 بعضی از حیوانات طیاره در هوا مثل کبک و مکن و درخت
 و امثال آن سوار بر سار بهر و با اشخاص صحیح نقل نموده اند و بنا
 داشت آنکه قق ارکان سار بهر دنیا باقی نماند بلکه برود
 زمان ناقص گردد تا آنکه با کلیه مایل شود مثل آنکه قق

سر
 بهر سار بهر

فی جدری بعد از کمال ناقص گردد و آن بعد از سال
 زایل شود و اعتدال هوا یعنی آن سطح هوا بین حراره و سردی
 معین بر سر است و برود و مفرطه و حرارت مفرطه موجب
 انقباض و انقباض ارکان سادیه گردند و احتیاس هوا گردد
 آن موجب سهولت سرایت گردند و سن طغول است و سبب
 و معق خلقت و ترتب عادات و عدم رعایت بر هیزه کثرت
 استغفار و عدم عدالت در بنوم و قیظ نیز سبب سهولت
 سرایت شوند و بعضی از اراضی در یکی از قطعات ارض کره
 ارض که آسیا و اروپا و افریقا و امریکا باشند و در دیگر
 جدید بود مثل آنکه تیغوس یعنی بحر و سمندر در اروپا و
 و سرخس و آبله در آسیا و طاعون نیز در آسیا و افریقا و
 اصف که معروف به تیغوس امریکا است در امریکا اندیم
 برده و از آن آسیا بر قطعات سرایت نموده اند و در خصوص
 این و سادیه طبایع این اختلاف کرده اند یعنی آنکه

حیوان

حیوان را بعضی دیگر بصورت جدا دانند و بعضی دیگر بر آنند که بعضی
 از آنها حیوان و بعضی دیگر بصورت جدا دارند و از دور بنمایند
 صحیح این قول اخیر مقرر است بصلوب کرده **فصل**
 در بیان اسباب معدن مثل است بر یک مقدمه و در بیان
مقدمه اسباب معدن دو قسمند اسباب معدن کلیه و اسباب
 معدن جزئی اما اسباب معدن کلیه اسبابی باشند که مخصوص
 بشخص واحد نباشند بلکه از حالات عام میروند و استخاض
 بسیار براد فضا و معدن متلازم می نمایند چون جمیع
 در بلدی و یا ملک و یا لشکرهای و یا مریضخانه و یا کلبه
 که متلازم با مریضخانه میگردند و اما اسباب معدن جزئی
 اسبابی باشند که مخصوص با شخص معدن نباشند
مقاله اولی در بیان اسباب معدن کلیه بدانکه بعضی
 از آن اسباب مخصوص اند بکوره هوا و بعضی دیگر متلازم
 بحمل که شخص در او متوطن و متوقف باشد چون تاثیر هوا

وديدن انسان از جمله مشاهدات بقیه است لهذا ثلاث
وتنیرات هو این سبب معذ ان برای امراض عدید شود
مثل انکه هو بارد یا بسبب معذ ان برای التها بابت
شدید و سیلان دم مفرط و هو عارض یا بسبب
امراض التها بابت خفیفه و حره و شورات و امراض صفراء
وهو عارض بسبب غوثه ان برای امراض دیوبه و
بلغمیه و هو بارد و طب سبب گروکد ان برای زکام و
اسکوروب و طبرخ طیار و مفاصل ثجا بجه ریش هات
بقراط دکناب فضول خود نوشته و ان کان حد و جمع
الامراض مکتبا فی واحد و احد من الفضول و لیکن لنجد
الا حویه و تنیراتها فی حد و حد اکثر الامراض و غلا
و در موضع دیگر از فضول نوشته قد یعرف من الریح الکره
السودا وینه و الخون و الصرع و التکثر و انما هو الدم و
الذبحه و الزکام و الجرحه و السعال و الحلة التي تنفس الحلة

والترازی

و القواب و البیق و البثور و الکبیر التي تنفس و الحراجات و
اجام المفاصل و فی الصفیر من بعض هذه الامراض
و حمیات و امراض حرقه و غث کثیره و فی و ذوب و زعد و
وجع الاذن و قروح فی الفم و عفن فی القروح و همض اما
فی الخریف فیرض اکثر امراض من الصفیر و حمیات و یبع
و تضلله و الحلة و استسفا و سل و تقطیر البول و انحلاط
الدم و نزول الامعاء و وجع الورك و الذبحه و الرجوع القلیج
الشدید الذي یجیب اليونانیین بابلا و س و الصرع و
الخون و الوساوس السوداء و ما فی الشافیه من
الحب و ذات الریه و الزکام و الجرحه و السعال و اجام
الجبین و النطن و الصداغ و الصدور و السکات و ورنات
از فضول نوشته ان بین الامراض الحادیه فی فصل التاء
کذا لک بین الامراض الحادیه فی فصل الصفیر انما هو
سواء صور الامراض الواقعة فی الشتاء و کذا لک

صور الامراض الحادثة في الصيف تحت وصور الامراض الشتوية
 مع الامراض الصيفية وصور الامراض الصيفية معا
 مع الامراض الشتوية ازجاءت بقراط خان متفاد
 که امراض دو قسمند امراض صيفية و امراض شتوية و نصف
 آخر از ربع و نصف اول از خريف و داخل صيف و شتاء
 و نصف اول از ربع و نصف آخر خريف و در فصل شتاء
 داخل کرده **باید دانست** اينکه سبب امراض ربعيه سبب
 و انتهاء در آنها سليم و نه آنها قصير و زياده قابل تدبير
 و معالجه باشند و هيات التباين در اين فصل بيايد
 باشد و سبب امراض خريفيه بطبي و زمان آنها طویل و آنها
 در آنها با خطر و عبرت قابل تدبير و معالجه باشند و
 هيات صفر و بريد در اين فصل بيايد باشند بالجملة اين
 امراض اين دو فصل متقابل فرق ظاهر و هویدا است
 ما بين دو فصل ديگر که صيف و شتاء باشند نیز فرقت

ولی

ولی نه مثل اين دو فصل متقابل و **باید دانست**
 انکه فصول ديگر غير از اطباء و غير فصول اربعه در فصل
 هيت و بخير است زيل که سبب شمس و صفر و فصل طالع
 در پنجين فصل ربع است و در صفر طالع و صفر و اين
 فصل صيف و صفر و اين تا جدي فصل خريف و در
 صفر جدي تا حمل فصل شتاء است بخلاف اطباء که بيايد
 قبل از فصل داخل آن فصل دانسته اند مثلاً موت
 و حمل و نوردها بيايد دانست و جدي و سرطان و اسد و
 و سنبله و ميزان و قمر و خريف و قوس و جدی و دلو و شتاء
 دانست و اختلاف در فصول ما بين اطباء و پنجين صيني
 اختلاف ما بين امراض در اين فصول بود **در صورت**
 که فصل شتاء يا پس باشد امراض التباين و سيلان شده
 در آن فصل بسيار باشد و در فصل ديگر فصل طویل بود
 علل الجنيه و سيلان نامتفرقه بسيار باشد و در صيف

صفرا و تیر و دما و میل و دبا و ارض عصبیه و در بعضی ارض
بلخیه و اسهال و حیات تا بمرور و در بیع خفاف و ارض
صد و ریه و حیات التماسیه بسیار واقع شود بعضی از
اطباء فانیانند که قریب بعضی از کواکب تا بمرور
حدوث بعضی از ارض شوند ولی الآن تاثیر کواکب
در کوه هو بطور تحقیق ثابت نشده و معلوم نیست که
کواکب تا بمرور مزاج هوا را تغییر دهند و اثری در دنیا بد
اما قریب خصوصاً مستبعد نیست که سبب بعضی از امراض
شود زیرا که تشکلات قریب بدخلی در جرم و در یاد
و از اینجا استنباط میتوان نمود که قریب چنانکه در کوه از کوه تا
دارد محتمل است که در کوه هو این تاثیر داشته باشد هم
چنین مکان و محل از اسباب بعد از مرضیه اند مثل آنکه در
و حیات صفرا و تیر و التماسیه و دبا قریب بکثیر الوقوع
و در مواضع مرتفعه ارض چاره و در محالک تخفیفه ارض

مرضیه

مرضیه کثیر الوقوع باشد و در بلادیکه بعضی از مواضع آن
مرتفع و بعضی دیگر از آن تخفیف باشد و در مواضع مرتفعه
آن ارض نادریافت شود و اگر یافت شود ارض چاره و
و در مواضع تخفیفه آن عکس بود یعنی ارض مرتفعه
در آن مواضع بسیار باشد و از جمله اسباب بعد از کلیه
مرضیه دوری مسافرت از وطن مألوف و صوت غلبه
آمد نسبت بمجسورین و مجاربین بود **مقاله ثانیه**
در بیان اسباب بعد از خیر و فعل و بکثرت
مقاله اسباب بعد از خیر چون اسباب بعد
کلیه کثیر العدد اند و از اینجهت آنها را بدو قسم منقسم نمود
قسم اول اسباب بعد از خیر که منوط باحوال شخصی
قسم ثان اسباب بعد از خیر که منوط باحوال شخصی
نباشند بلکه از تاثیرات اسباب خارجیه بود و هر یک از
و منقسم در غلطی و در کوه و در کوه و در کوه در بیان

اسباب معدن جنیه که منوط باحوال تخصیص بود از جمله احوال
تخصیص که تاثیر در حدوث و امرار و افساد است زیرا
که حدوث هر مرض در هر بدن از ابدان از حیث ولادت
تا آخر عمر اگر چه ممکن الوقوع است ولی حدوث بعضی
در بعضی انسان اکثری بود و استعداد بدن و مقام عمر
برای امرار یکسان نبود مثل آنکه استقامت و استقامت
تغذیه بسیار است و بعضی از خنای مولودی و بر قان و
غلظه و وینج خلوی بسیار است و در معدن ولادت و
حیات مزاجیه و وجع سقوط انسان و از افساد و در
مخاف و معال کلبی و سقمه و وجع نخاع و انقباض
و حرکات تشجیه و علل و دیر بسیار است از یکا لک تا
هفت سالگی و ذلت ازین و سل و نفث الدم بسیار است
در بالین و امرار عضویه و سرطان و سیلان و الخولیا
بسیار است درین کمال و نقصان جوهر دماغ و صمغ و شحم

و علل

و علل شانه بسیار است درین شیخوخه و این امرار منبرده
در انسان مذکور که اکثر الوقوع بلکه دایم الحصول است
بعضی از قدما و اطباء جهان کان کرده اند که درین وجوه
اوقات سنین و تخصیصی است که ظهور و امرار درین اوقات
بیشتر و هلاکت نیز اکثر از سایر اوقات باشد و این اوقات
سنین انخطاطیه نامند و بزعم ایشان مدتی هیچ رشد نیست
که هرگاه شخصی یکی از این عقد رسد بیک دوده از او و اگر
آن شخص تمام عمر خود حفظ نماید و از آن داخل نظام و صورت دیگر شود
این مذهب بنا بر قول کلدانیون مذهب حیات نمودن حکیم
است و منشأ و جهت این و همانست که در علوم طبیعی انشا
مقرر شده است که بدن انسان بیکجا ایاقی نباشد بلکه از
طریقه مجدد و از طرف دیگر خراب گردد و بعبارة اهری از
طریقه تحلیل رود و از طرف دیگر ترکیب شود بنا بر این
در دو سال و بنا بر قول بعضی دیگر در نه سال و مذهب بعضی

دیر

بدن او

دهفت سال شخص دوره تمام کند معنی در مدت و سال
 یا هفت سال یا نه سال هیچ جز آن از اجزاء بدنی که پیش از
 اوقات بوده اند باقی نماند بلکه فانی و معدوم گردند
 از جمله اسباب سده جزئی که منوط با احوال شخصی بود
 ذکر آن و توقفت از یاد کردن به رجوع و نکسا و عیال
 عفت و حفا و ممانعت و قیاس قبول و استسقاء بینه و
 رجحان طیار و مثال آن در نوع ذکر و بسیار باشد و در نوع آن
 امراض عصبیه و سوء مزاج و هم و سرطان در دم آن اختلا
 و هم و سرطان پستان کثیر الوقوع بود از جمله اسباب سده
 جزئی مزاج است نیز که صاحبان مزاج دموی بواسطه زیاد
 خوف در بدن آنها مستعد باشند از برای ابتلا و عرق
 اولم شدید و سیالات دموی و صاحبان مزاج صفوی
 بواسطه کثرت صفرا و یونین ایشان مستعد باشند
 برای هیات صفراوی و خرابات و التهابات غشایی و

سرطان

سرطان و صاحبان مزاج بلغمی بواسطه کثرت بلغم در
 بدن آنها مستعد باشند از برای عطل زکامه و استسقاء
 لحمی و خنادرین و اسکو و بوط و امراض مزاجیه و صاحبان
 مزاج عصبانی مستعد باشند از برای اختناق و هم و
 و المخیولیا و مانی و حرکات تشنجیه و اختلال حواس ظاهر
 و ملکات عقلیه و غیر اینها از امراض عصبیه و صاحبان
 مختلطه مستعد باشند از برای امراض مختلطه و صاحبان
 بنیه قویه اگر چه کمتر عرض کردند و مثل اصحاب بنیه
 با امراض خفیفه مبتلا شوند ولی بسیار التهابات شدید
 و امراض مزاجیه مبتلا گردند که اکثر قابل علاج و تدبیر نیست
 و باعث هلاکت آنها گردند و از جمله اسباب سده منوط با احوال
 شخصی که در صفرا و عصاره بود مثل آنکه اطفال بواسطه کمبود
 مستعد باشند از برای استسقاء و اس و شیوخ مستعد
 از برای سکنه و قلی و کسانیکه واسع الصد دارند بواسطه کثرت

ادوات

شتند باشند و بوی او رسد و بوی صفت
 و کثرت و نشتن ازین یکون لسان هم کثرت و غایت
 الاستعداد و جماع الفاصل و از جمله اسباب معده
 قوی اعتیادیه است که حاصل شود از کثرت و ادیان فعلی
 افعال که هر چه این عادت قدیم باشد از نزله آن المرض
 مستوعه حاصل شود و همچنین حرف و مشاغل هر یک تاثیر
 در حد و ثمر این مختلف دارند و کسانیکه بذاکره
 علوم و مطالعات فنون اشتغال دارند استعداد باشند از برای
 صداع و سر و سکه و نزله و کسانیکه مایل به افعال لایق
 بدنیه و مصلحت حالین استعداد بقیق و انکسار و اختلاف
 و امثال آن نامر از من خارج و آفتابیا را باشد و سویی
 این اسباب تخصیص اسباب دیگری باشند که هر یک از این
 در حد و ثمر المرض دارند ~~در بیان اسباب~~
 معده غیر شیهه و خادجیه از جمله این اسباب طریقات بدنیه

بند

بر بدن که ملبوسات خفیه دقیقه سبب شد باشند
 از برای حد و ثمر طیار و نکام و نوزل و ملبوسات
 مستحضرین بواسطه استخوان آفتاب موجب علل مذکور دارند
 و ملبوسات ضاعطه موجب مغرغض و تحرق و وزن
 اخرا سیال شوند و اسباب وزن دم که در کوزه و شیشه
 و عصابه و رفاده که در اوام و جبار استحال شوند و در صورت
 که محکم بپوشیده شود موجب غایت ایا کرد و باطله اشیا ^{فقط}
 دو قسمند قسم اول اشیا ضاعطه که ظاهر بدن لایق
 کردند چون عایم و صد ریات و نطافات قسم ثانی
 اشیا ضاعطه که در داخل بدن باشند چون اجسام غریبه
 و طایفه در باطن بدن و آثار مرضیه که از اثر اشیا سبب الیه
 مانیه در بدن حادث کردند و از جمله قسم اول لباس و
 اهل فرنگت که او زبان خود فرو سر گویند این قسم
 لباس سینه و پشت آفتاب رسیده موجب المرض و بوی

در ظاهر

کردند و هنگام حمل باعث تغییر وضع حمل و اسقاط جنین میگردد
 و منظره نیز در صورتیکه محکم بسته شود موجب منقبضه
 معده و معده و تغییر فضل آنها گردد و همچنین عصاب نیز بین
 الکتبه در صورتیکه محکم بسته شود موجب ورم پا گردد
 و متون فال در اطفال موجب کجی اصابع و کجی زانوها شود
 و از جمله قسم ثانی اولام احشاء است چون ورم داخل قف
 و جوف صدر و تخیرین و غیره که بر اساسه منقبضه موجب
 امراض عده میشوند زیرا که ورم داخل قف در صورتیکه
 منقبضه دهد یکی از دو شق رخ را نصف از بدن که قف بالای این
 شق است یعنی از ویانام او متاخر شود باین معنی که اگر ورم
 منقبضه دهد جانب بین از رخ را جانب بسیار بدن متاخر شود
 و در صورتیکه منقبضه دهد جانب بسیار از رخ را جانب بین
 فلج میسراند زیرا که در موضع خود ثابت شد که عصاب ثابت
 از این بجای بسیار از بدن رفته اند و عصاب را نیز از زیاد

مخالف

بجانب

بجانب بین معود کرده اند و نیز از جمله قسم ثانی و ریاح شولاه
 در معده و اسهال باشند که موجب وجع ریخی و منقبضه و تند
 آنها کردند **باید دانست** اینکه اعضا صلب از اشیا منقبضه
 بیشتر متضرر گردند تا اعضا لیس مثل آنکه ورم او رسا
 که در اعلی بطن السیر از قلب طاق شود اگر در جانب عقبه
 از قلب باشد اولام عظم شش و ثانیاً اعضا ریه که میان آنها ^{مست}
 از ضلاع قفسه واقع شده اند متکسر نماید و اگر در جانب پیش
 باشد فقرات طلس را منقطع کند و قلب ریه چون نسبت
 بعظم و غضروف این اندام آن قسم که عظم و غضروف متضمر
 شوند قلب ریه متضمر نشوند بلکه قلب از موضع خود
 ضربه حرکت کرده و به نیز خفیف متضمر گردد و هرگاه ورم
 مذکور قفسه از زیر منقبضه دهد و لا اقله های غضروف و
 ثانیاً اعصاب آنها که بجهت ^{ملفها باشند} منقطع گردند **باید دانست**
 خوابیدن بر فراش پر سبب عصاره سانه و کلیه کردن و نشستن

برسد ایهای نرم سبب ابتلا عروق و بواسیر شوند
 و این نافع بارده سبب امراض التماسیه و این نافع باره
 سبب ضعف بدن و رخاوه آن کردند و عدم نظافت
 سبب امراض ساریه و امراض جلده می باشد و فرط در تنظیم
 بدن سبب عده و امراض عصبیه شود و از جمله اسباب
 سد خونی و کولات و مشروبات و معالجات اند و زیاده
 که هر یک از آنها در صورتیکه علی ما یغنی نباشند سبب عده
 بسیاری نامرئ شوند بجهت آنکه کولات و کاه اقل از قده
 ستاد باشد و موجب فرال گردد و هرگاه اکثر بود سبب رقت
 هضم و ابتلا و اجتماع فضول روی شوند و مشروبات
 عرق و روغن و سایر اشربه و موجب فرط در التماسیه امراض عده
 شوند و خوردن آنها و چنانچه غدا بختل از خوردن آنها و غدا
 عده بود و خوردن غدا و غذاهای چرب موجب ابتلا
 کرده و غدا و نشه خوردن کثرت موجب امراض و رقیه

الکلی

بهره و خوردن غدا و غذاهای چرب موجب ابتلا کرده و غدا و نشه خوردن کثرت موجب امراض و رقیه

ادویه

و ادویه خوردن

و ملوحت بخوردن کثرت شود و کباب شود و سبب فط
 عرق و اسکور و بواسیر شود و از جمله اسباب عده خونی و غدا
 بول و تریاق و عرق و غیر آن بود که استسقاء آنها افاد
 لازم باشد و خوردن برادر این اجزاء در صورتیکه زیاده از قده
 طبیعی از بدن خارج شوند سبب امراض عده بدن گردد
 زیرا که عرق بسیار و سیلان لعاب و فرط در افرا و تریاق
 فرال بدن و قبول کردند و کثرت جماع و زور و جماعت
 سبب عده و امراض عصبیه و امراض مذکوره شوند
 و احتیاس دم طبع و با سوری و عده و ترک قصد ستاد
 سبب ابتلا عروق و امراض کثیر شود و از جمله اسباب
 تعدد خونی نیز حرکت و سکون بدن بود زیرا که سکون
 مغز سبب استسقاء و فضلات و عدم استسقاء غذا شود و
 بالافزای سرج استسقاء گردد و بواسیر و عده موجب ریح
 طیار در ناحیه قعر ظاهر گردد و غدا بدین بر قفا موجب

بشد

از راه

همچنین در صورتیکه کثرت

دماغ و رعاف و نزول باشد **باب دافعت** آنکه خواب در
 بالغین از شش ساعت تا هشت ساعت و در شیوخ از چهار
 ساعت تا شش ساعت و در اطفال از نه ساعت تا ده ساعت
 خواب طبیعی بود و کثرت و آن بسیار غرض و علل و آثار
 کثیره و قله و بایعده آن چند روز متوالی سبب هیات
 مختلفه و علل عصبیه شود و نیز از جمله اسباب مذکوره هاست
 و تفکرات باشد مثل آنکه بکار طشتن هرات از نور ظاهر
 زیاده از قدر متعارف و در آنکه محسوسات خاصه با متعارف
 ضعیف آید و در تحلیلات و تفکرات زیاده از حد
 موجب امراض عیدیه شوند و تفکر در شیاء اعمال و سعی در
 ادراک معلوم و معارف بدون لذت و شوق موجب ضعف
 بدن و مهزال آن کردند **فصل** در بیان اسباب
 اتفاقیه از جمله اسباب اتفاقیه انتقال از مکان ها و از
 مکان یار و بالعکس و همچنین خوردن هوا و باران

در
 عصب
 عصبیه

و ملوس

و ملوس در مجاریت و سبب جدید البناء و کثیره و غیره
 کیفیات و کلیات بلوسات و دخول در راه هار و یا باران
 فی الغایه و عیدیه بودن بدن و یا باخ مطر و یا پوشیدن
 البسه و طبیعه و عدم رعایت عیدیه و خوردن اطعمه و عیدیه
 مطبوخات و در تیر الطبخ و خوردن غذا در عین اوقات
 معاده و احتیاس آنچه واجب است از آن و استغناء آنچه
 واجب است احتیاس آن و قصد بدو و احتیاج و خوردن
 سهل و قوی و صوره عدم ضرورت و عیب اسباب
 در سکون و استراحت و استماع اصوات مزعجه و بغایت
 و غصه و غم و طهرات و این مذکور است بحسب اتفاق
 امراض عیدیه کردند **فصل** در بیان بعضی
 انفعالات رضیه و بصورتیکه مرض ظاهر گردد و توانان
 و کلات در درم مصالح با چنین باشد آن مرض را مرض
 و کلاتی گویند و هرگاه ظهور آن از وقت ولادت تا آخر عمر

و در

مکن باشد و با استعدادی خود آن مرض را مرض مکتب
نامند و امراضی که طایفا باوقتی و دون و بلبدی و یا
دوقوی کثیر الوقوع باشند آن امراض را امراض بلدی و
امراض قومی و یا امراضی که دفعه واحد عارض
اشخاص کثیر شوند امراض سنولیه و امراض واده گویند
و هرگاه بالذات از اسباب مرضیه ناشی شوند امراض ذاتی
و در صورتیکه ناشی از مرض دیگر گردند امراض عرضیه ^{مند}
مصلحت در بیان مدت تاثیر اسباب مرضیه
بعضی از اسباب مرضیه باشند که بعضی حصول موجب
کردن در چون ضرب و سقطة و صد و کسر و قطع و سایر
امراض عارضیه و بعضی دیگر باشند که بعضی حصول موجب
مرض نکند مثل تاثیر آله کاهوی که بعد از گذشتن سه
روز کمابست را ذکر کردن آن ظاهر شود و مثل دج طباد
که بعد از گذشتن دوازده یا پانزده روز از عرض بروز

آنگاه

است که شود و بعضی نماند و بعضی که بعد از گذشتن سه هفته یا چهار
هفته از جماع و از دواج معلوم شود و مثل علامات لکبه
و اله کلک که بعد از گذشتن چهل روز از گذشتن کلک
الکلب پدید می آید **مصلحت** در بیان آثار تقدم
و علامات مندره و افعیه و امراض بدانکه علامات مندره
عبادت از علامات و آثاری باشند که قبل از وقوع بعضی
از امراض ظاهر شوند و بعضی بعد از تقدم امراض و علامت
مندره ظاهر گردند چون امراض و آثاری که قبل از ظهور
آنها تغییر و اثری در آنها ظاهر نشود **باید دانست**
که مصلحت قبل از رخیه و قی قبل از جدری از علامات
مندره نبوده بلکه بعد از تاثیر اسباب و تحقق مرضشان
گردند و در امراض مرضیه غیر علامات مندره نباشند ^{باید دانست}
که علامات مندره دلالت بر جنس و نوع
مرض و هفت و ثقل و حده و از زمان مرض آیند نکند و علامت

علامت

مندره در امراض از این قرارند ضعف در قیام و عدم قوه
 در شش و تغییر در خطوط وجه و جبهه و کمر و در لون
 و خشکی از غیر حرکت و احساس و جمع و تفکک و طراش
 تخلقه مخصوص سر و قوه در سمع و بصر و حدیث
 در و طین در کوش و غیر در انفعالات نفسانی
 مثل غضب و خشم و عدا و حیل و علم و محض متاثر بضعب
 و عدم نوم و قوه نقصان شمع طعام و در بعضی کثرت
 سبب بندان و ضعف هضم و تغییر در دفع بول و براز و
 تنگی نفس با آن حرکت و مراره و غم و شدت عطش و غشویت
 و این در وقتی و آن وقتی و خونی بدن و فشر و عطا
 متوال و فسیان و غلیظ شدن و نازک شدن و جفاف جلد و در فتنه
 وقوع و تغییر در لون بول و استخاء آلات تناسل و غیره
 اوقات عوض ضعف و کسالت قوه و جلاده و موضوعات
 لون و غیره و موی بدن که در ده ذهن قوه آن و موی و غیره

هضم

قوه هضم غذا از علامات مندره بودند و زمان ظهور مرض بعد
 از بروز علامات مندره مختلف بود که بعد از چند ساعت
 و یا چند روز و یا چند هفته و یا چند ماه مرض ظاهر شود
 و تغییر بر پیوسته که بعضی امراض مسلک کاه می شود و بعضی
 مندره خفیفه و کاهی بالعکس بعضی از امراض خفیفه
 بعلامات مندره قویه بودند و کاهی علامات مندره ظاهر
 کردند ولی خود مرض عارض نگردد **باب نهم** در علم
 با علل مرضیه و شملت بر یک مقدمه و چهار مقاله
مقدمه در علل مرضیه تغییرات محسوسه باشند
 که هر یک از آنها منوط بر یو یا وجود مرضی بودند و تغییراتی
 که منوط بر یو یا وجود مرضی نباشند و در حال صحت و غیره
 آنها ممکن باشد آنها را مرضیه نمی نامند و تغییراتی که دلالت
 بر حالات و کیفیات بدنیه در مستقبل و ماضی و حال آنها
 آئینا از علامات مرضیه گویند **مقاله اولی** در بیان

اعراض مرضیه **فصل بیست و ششم** **فصل اول**
 در علل که از او منافع ظاهره بدن ظاهر کردند **فصل**
فصل بیست و ششم **فصل اول** در اوضاع ظاهره
 بدن و احوال عضلات بالا بهال بدن که وضع بدن یعنی
 قیام و قعود و حرکات بدنیه در اشخاص صحیح و منطباع و
 حرکت و شوی در آنما بدن زلفت و غرض بود دیدن و در
 در حالت و تمنا نصف متوسط و میل بدن اکثری است
 بود در اشخاص مرضیه بخلاف مذکور است باشد زیرا که
 قیام در بعضی از مرضی با استرخاء و در بعضی با تمانه قیام باشد
 چون اصحاب الخویلیا و بعضی قادر بر حرکت نباشند چون
 سکوت و حرکات در بعضی از مرضی بدون انشام و قتل و
 چون قطرب و در بعضی عضلات تشنج و منقبض بقدر
 یا غلبه باشد چون گران قدامی و خلفی و خوابیدن و
 بقایا بواسطه ضعف در قوی بدنیه است چون خواب

در عجب

در حیات ضعیفه و بواسطه آنست که افضطاع بجائین
 موجب جمع شدیدی باشد چون صاحبان ریح طیار
 و خوابیدن بر رو اکثر در خواب باشد و خوابیدن بیک
 جانب بواسطه وجوب است که در جانب دیگر باشد و بواسطه
 اجتماع مانیه و حجاب صد بود و در بعضی از مرضی صد ریه
 مخصوص بود سما قلب خواب هیچ طریقی ممکن نباشد و
 الدوام در فراش نشسته بجزئی تکیه کند و در بعضی است
 بطریق و اریل حیات خارجیه خوابیدن بجای مکن نشاند
 و بسیاری از مرضی بودند که از تشنج بعضی استلال
 بوجود آید مانند چون تشنج در حیات و اندر و از و باد
 آن در استنداد مرضی و بعضی که بواسطه استعمال بعضی از
 قلبیه را غلبه مستمر و اثر بر معویه و امثال آن باشد و
 تبدیل هوا و غیر عالم بهو سالم اگر بعد از فراغ از حمله
 اعراض مرضیه نباشد و اگر چنانچه بعد از فراغ رسد از حمله آن

ارام است

آن سمن

اعراض مرضیه محسوب شود و احتیاج به الحاق و تدبیر بود
 و هیچ احتیاج که من گویید براسطه نفوذ ما نبوده است
 در هیچ ^{نوعی} که میان جلد و عضلات واقع است و در
 صورتیکه این احتیاج عام بود استسقاء نمی گویند و اگر
 مخصوص بطرفی از اطراف عالییه و سافل باشد و ذیما یقی
 قیج نامند و قریب بدن نیز از جمله اعراض مرضیه بود و
 او را سه درجه باشد هزال خفیف و هزال کلی و هزال قوی
 که جمیع بطویات بدن را با کلفتی در این درجه قرار می
 دهند از جمله اعراض مرضیه حالات و عوارض جلد نیز باشند
 چون جلد اشخاص بحسب قایلیم و اجناس و اشخاص مختلف بود
 و در حال مرض نسبت بحال صحت نیز مختلف گردند و مثلاً
 چون جلد در حیات تابش را می دهد و در استسقاء ذوق
 با وجود تغیر صفتی و در حیات ضعیفه اغیر و در احتیاج
 سمن و اسهال و بواسطه اعراض قلبیه و علل حدائی شود و

نوعی

بعضی

قبل از ظهور

و قبل از ظهور و علامات اهر قیاس کرد و در مختلالت قریب بجزیه
 و در حیات صفراویه قریب بصفرة باشد و در سرطان مایل
 بصفرة و در یرقان اصفر و گاهی مایل بسواد گردد بعضی از
 انقباض مرصین بلون ریختن مشاهده نموده اند و در اسهال
 و ذیما افراغی و در بعضی از حیات و در دندان حامله در
 بعضی از مواضع جلد آماکلف و غیر آن از آنرا جلدیه ظاهر
 شود و از جمله اعراض مرضیه نیز ورم است که عبارت از
 تراکم عجم عضو و مقدار آن در اقطار باشد و از جمله اعراض
 مرضیه دیگر نیز نقاط بود چنانچه دهمه و غائر یا
 مشاهده شود و نیز از جمله اعراض مرضیه تقرقباتصال بود
 و او با بواسطه آلات خاصه است چون سہام و ساق و سوجو
 و با بواسطه آلات داخله است چون شقاق که از سوراخ حنیہ
 دارد و افراغی عارض گردد و غالباً در دست و پا و پستی و تنگی
 و تدبیر و قعد و اطراف قضیب هم رسد و از جمله اعراض مرضیه

قایل

بزرگتر جات باشند که عجب لون و شکل و عدد و اثر انواع
 مختلف باشند **فصل ثانی** در غرض و علامات کرد
 اعضا از غرض و تصرف ظاهر شوند **فصل اول** در غرض
 در حفظ رأس و اعطاف آن یا بواسطه استرخاء عضلات
 و قیام بواسطه انقباض غمزات عنق و بواسطه و غیره
 آن باشند و انحاء آن بست خلف در غرض انقباض
 در امری که موجب غرضش کردند عارض شود و انحاء
 آن بست تمام اکثر از تصور خلق باشد و هر چه
 مخصوص عینین وجود آن و در موی طیفه طیفه و قطن
 جفتین از جمله اعراض است و در موی قطنی و اس بود
 و صغیر و انقباض عضلات آن و میل خطوط و جهت
 بست علی و یا بست خط نصف بدن از جمله علامات
 التهاب بدن و انحاء حجاب بطن باشد و وجه بقراط شهور
 اگر از عین قوی و جهت ناسیه نباشد از جمله علامات

موت

موت است و وجه بقراط شهور است که انقباض و جمد
 و عینان و صدغان غائی و مخصوص شوند و اذنان بارد
 و متقلص گردند و جلد جیمه یا پس و رنگ صورت سر
 شود و شفتان زرد گردند و خطوط جیمه ظاهر شود
 آشکار شوند **فصل ثانی** حالت طبیعی عینین بر هر شخصی
 و شخص است و در هیات و التهابات بخ حالت اما تغییر
 یافته چون عین خائف و کاهی چون عین مد و کرد و تغییر
 و خفا در چنان اما منوط با قیام باشد و مول در امر
 دلیل بر آفتخ کبر بود و در بخون و علل ضعیفه فرستد
 حد و ت موت قریب که در موی و در این طبقه بواسطه
 که عارض او شوند سیاض و قروح بسیار عارض شود و
 مردک چشم در غرض سیاتیه بسیار فتنه و در وید و جیمه
 مخفی ضیق کرد و در و طویله جلد تیره در می کشید شود و در
 عین بطویله مایه و زجاجیه از مزاج و قوام خود صغیر کرد

و حرکت

و در محرقه و حیات خراجیه بیاض عین امر بطوری که در **فی**
الصفین در امراض حادّه و نمایات امراض مزمنه غایب گردند
 مریان سر این سطح صدغیه در امراض که خون در حوالی
 راس هجوم آورند سریع و عادی گردد **فی الحذب** و راقه یک از
 خدین مترجی و دیگر مترجی گردد و در جمع انسان و نوزاد
 یک از آنها با هر صورتی که باشد و بعضی اوقات بیج در خدین
 هم رسد که دلیل بر علل کید باشد و گاهی بواسطه اکل گوشت
 بیج نیز ماضی گردد **و الاغص** در بعضی امراض بواسطه تشنج
 مایل بجانب بین یا سایر شود و قبل از عافیه امر گردد و
 مریان ماضی شفاف و نورم باشد و در اخر امراض مزمنه و **المری**
 حادّه کال خف ماضی و گردد و در امراض ضعیفه گاهی غایب **نقرا**
 شود و در بعضی نفس دو ثقبه او بسرعت ضعیف شود و **نقرا**
 و در کال ضعیف ماضی گردند مثل آنکه در وجه بقراطین **لب**
 علاج شود و در حیات غیره غایب یا نه و کال در جوف انت

حمره

جمع

جمع شود و در انحطاط امراض بعضی از نشو و نما ظاهر
 شود و در اطفال مبتلا بختیاریه دما نا صوری برسد **فی**
الثقانی در حین مرض با عیاد وضع و حرکت و حجم و لون و **کلی**
 در طویله و پوست نسبت به حالت صحه مختلف گردند و در **نشا**
 ضعیفه و علل مملکه اصف و در جمیع شدید ضعیف و در
 بعضی امراض عصبیه تشنج گردند و در صورتیکه کال در عیاد
 وجه مفلوج و یا تشنج گردد جانب دیگر آن سمت مایل و
 تحریف شود و در اشخاص مبتلا بختیاریه ثقبه علیا **کبیر**
 و تخیم و در امراض التماسیمه و در استسقاء علیا **و ریه**
 و ب و امراض قلییه سرمه یا بس گردند و گاهی بواسطه **کبیر**
 تراخ قشری از آنها جدا شود و باید دانست که تغیرات **کبیر**
 تا به تغیرات وجه بود هر آنکه بعضی اوقات ثبوتی و **کبیر**
 بعضی نکند که در دهم گویند **و الاغص** و در حیات **کبیر**
 دائمی بار و شوند و در صورت استداد می امر شود و **کبیر**

نیز از او برقرار نماید

عاجز است

با استلاء موی زان مصاحبه کنند هر چند بیاورد و گاه
 از مجری سبع بلغم و جرحه و خون سیلان نماید و بعضی
 اوقات استخوان شکسته از آنجا خارج گردد و دردی گردد
 خلفا ذن بهم رسد گاهی ذات و گاهی از اعراض هر چه بود
فالتشر در اشخاص مبتلایان افربخی و در معلولین اکثر
 ساقط شود و بر در جمیع موهبا نیز در در ذل الغلیظی
 سر بخیزد و یک زوید و سیب آن الی الان بر کسی بقیه
 یقین معلوم نگردد **فالمشق** در ضیق و دم غده دردی
 عظمی عظیم شود و متلاء آوردن سطحی از چوب در بدن
 و تدان و دلالت بر ابرو سما خفا بین قلب کند و طلو
 این حالت در شیران سابق علامت باشد از این مرض بود
فالتصدیر در حاله دم ضیق و در ابرو سما و قلب جانب ابر
 مد و شود و در سلب مابین ضلوع غائر و در تراکم متورم
 گردد و اعراض ظاهر و در تدین آن بعد مذکور خواهد شد

در کمر

و مطبقه

عالم

نموده است

و منکر

و منکب در صورت و دم بارد و در دم اندام فشار یک از فقر
 قطب نیز بارز گردند و در صورتی که استقاء صد ری
 عارض شود پس پس احساس قویج یا لمان شود و در
 که با این مایه هوائ باشد علاوه بر احساس قویج احساس
 بصوت حرکت نیز نماید و سایر اعراض این استقاء در باب
 تنفس و دوران دم شرح داد که خواهد شد **فالبطن**
 در بعضی ارض نسبت بحالت طبیعی عظیم و در بعضی دیگر
 ضعیف و عظم آن بعضی اوقات مخصوص بطرف واحد باشد
 و در بعضی اوقات جمیع اطراف را احاطه نماید و در استقاء
 ریجی که عبارت از تراکم ریج در معد و امعا باشد و در
 زقی که عبارت از اجتماع مایه در کجایر بطن بود عظیم گردد
 و در صورتی که در امعا ریج قلیلی یافت شود فراق گویند
 در کمر که در ریج کثیر باشد و موجب غم در بطن گردند
 استقاء طلی نامند که از جمله امراض غریبه باشد و در علل

در کمر

در کمر

در کمر

در کمر

صفحه

و در صورتیکه عظام این و متخلفی که در فی ما بین آنها سیلان
 نمایند بقسی که اگر با میل جراحی منقطع شوند فائز بمانند
 و گاهی بواسطه ماده خبیثه متاکل شوند و گاهی بخدجی
 در آنها بهرید و در صورتیکه در لم الغلیظ دماغ روایدی
 منشاری شکل بهرید عظم خف را که معادف با دست
 متاکل یا خسته خارج کرد **در بیان اعراض**
 عضلات تراید قوه عضلات در امراض عصبانی بسیار
 شاهد شود لایا اصحاب ما یا مثل آنکه در صاحبان
 این مرض بیکر شاهد شد که روابط محکم را قطع نموده
 و از دست مردمان قوی خلاص شدند فرار کرده اند **در تشخيص**
 قوه عضلاتی در امری که صاحبان آنها با دنی حرکت خسته
 کردند بسیار شاهد کرد در استرخاء عضلات که عبارت
 از عدم شدن قوه عضلانیست اگر در طول اجابت از بی
 باشد فلح نامند و گاه مقصودی از انقباض و یا بیشتر فلوج گردد

مثلا

مثلا فلح لسان و فلح عضله را فعضلین و غیر آن و بتدل و
 تغییر در قوه عضلیه چند قسم بود قسمی آن را غنة است که در
 حرکت غیر ارادی عضو باشد و این مرض در هیات ثانیه و دو
 عصبانیه بسیار عارض شود و آن تاثیر زیقی و کثره شرب
 شرب و سردیانی که در آنها قی الکمل باشد نیز بسیار
 بهرید و در مناسج نیز بواسطه ضعف مزاج و قوه عارض
 کرد و قسم دیگر از تغییر و تبدل اجزاء و وصلات عضلات
 بود که ضد استرخاء باشد و چون استرخاء گاهی عام و
 گاهی خاص میرود و گاهی صلوات عضلات دلیل بر غنة فلح
 بخصوص انقباض آن بود و قسم دیگر تشنج است بود که عبارت
 از انقباض غیر ارادی عضلات باشد و تشنجات بر سه
 قسم اند قسم اول تشنج با جمع کتب و عضلات منقبض
 و منقبض شوند این قسم از تشنج در ضاء و سبلا با خفاف
 دم بسیار عارض کرد و مثل آنکه گاهی در دست آنها کج شود

و تشنج مزمن

انقرض

7

المؤلف: -

در قریب

Handwritten text in Urdu script, likely a signature or a note, located at the bottom of the page.

خود را بر زمین

و در حال مرض نسبت بحال صحت محض شود و قوی حسیه
 دو قسم است قوی حسیه ظاهر و قوی حسیه باطنه
 اما قوی حسیه ظاهر پنج نوع است قوی بصر و قوی سامعه
 و قوی لامسه و قوی ذوق و قوی شامه و هر یک از آنها
 کیفیات متعلقه بخود را بر کز حس که عبارت از پنج پند
 برسانند و قوی حسیه باطنه نیز پنج پند حس متعلقه
 قوی متصرفه قوی دهر قوی حافظه و هر یک از این قوی
 در حال صحت نسبت بهر شخص مضبوط و در حال مرض متغیر گردد
فصل اول معنی از طبایع سلف غیرات قوی حسیه را
 هنگام ظهور مرض بواسطه آن دانند که این قوی هنگام
 ظهور مرض بمجمیع اعضاء بروی جلاقی مقسم نشوند و
 وجه محسوس در طرفی از بدن بواسطه ترا که قوی حسیه
 اجتماع آن در این طرف دانند و طبع طایفه بودن این
 با واقع ظاهر است بجهت آنکه قولی مزبور در حق جمیع اشخاص
 و امراض

جاری

جاری نبود زیرا که قوی حسیه در مالخی لیا و اختلاقی و هم
 محروم در جمیع اجزاء و آلات آنها در صورتی که با قوی
 زیاد شود و در صورتی که ناقص باشد قوی حسیه
 ضعیف و نقصان قوی محصلیه مصاحب باشد و هر دو یک
 جهت متغیر شوند و در بعضی امراض قوی حسیه محفوظ
 ماند و قوی حرکتی باطل شوند و گاهی یکس بود که این
 در ایضاح این مطلب بعد از تجارب صحیحه بیان است
 کرده که الباقی تدا میة مخصوص حرکتی و الباقی غلیظه
 مخصوص محسوسات و این آفات الباقی و تدا میة الباقی
 غلیظه قوی تر باشند و بالعکس ولی در صورتی که قوی
 شود که اختلاقی و غیبه هر دو با و فکرتی حسیه و قوی
 محصلیه هر دو از عمل با نمانند **فصل** احساسات
 داخلی در اینجا عبارت از احساسات باشند که مربوط
 منوط بر جریان افعال ضروریه بودند و این احساسات و افعال

در بعضی امراض و بعضی اوقات

عصا

مزدید در بعضی تغییر شود طبیب در بعضی از آنها که خلق
 باطنی باشند محتاج بدقت و احسان ^{نیز} و بعضی که در اعضا
 ظاهر ^{نیز} اند حساسات را علیه بود و بسیار آن متعدد
 باشد بعضی معلوم و بعضی غیر معلوم و آنرا دیگر بر طبق
 و جمع حاصل شوند نیز متعدد باشند زیرا که جمع ^{نیز} اوک
 در بعضی فصل آتی که در ظاهر شود ابتدا و جمع اگر در
 ظاهر شود فراهم حرکات آنها گردد و در بعضی ^{نیز} که در
 ظاهر شود مضغ را فاسد گردانند و اگر در معده بهر سه قوه
 خاصه تغییر گردد و بر این قیاس سایر آلات بدنیه ^{نیز} باشد
 و تا باینجا بافت اعضا ^{نیز} باشد بموضع و جمع ناله گردد و تا
 آنکه بالمرض تغییر ^{نیز} دهد عضوی را که متعلق و مربوط ^{نیز} باشد
 به جمیع است مثل آنکه در صدمه و اکثر اوجاع حرکات تشنجیه
 بر اسطر ربط عصبیه عارض گردد و اینها آنکه در هودتیکه
 و جمیع کثیر الاشداد باشد ممکن است اینکه باعث تغییر

تغییر کوا

و ضایع

را از قوه

مغز و نخاع

تغییر در

جمع

نوع حس آن

جمیع افعال بدنیه و فساد آنها گردد و جمیع بافتها ^{نیز} حس
 و چند نوع پیدا کرد اگر جمیع بافتها حس شود و اوجاع
 کونیه چنانچه در تعلق و اگر احساس تشنج شود و اوجاع تشنجیه
 نامند چنانچه در استسقاء ریس و اگر احساس مضربان شود
 و اوجاع مضربه گویند و گاهی ضربان و جمیع باطنی قلب و بعضی
 سوراخ باشد چنانچه در اورامی که شروع بفتح نمایند از حلق
 ظاهر گردد و اگر شخص احساس نماید که گویا نیزه در موضع و جمع
 فرو میریزد و سوراخ مینماید و اوجاع را میگویند این نوع از جمیع
 در سرطان و اوجاع عصبیه بسیار عارض گردد و اگر احساس
 بان نماید که گویا موضع و جمع سوراخ میکنند و اوجاع ناهمه
 گویند و اکثر ظهور آن در ربع طیار برود و قسمی از جمیع بود
 که بر بعضی احساس با منتهی آید و او را جمیع محقق نامند و
 حرقه و غانق را یا در بعضی احساس با حرقه نماید و او را اوجاع
 محرقه نامند و قسام دیگر از جمیع نیز باشند مثل اوجاع حاکه

نوع حس آن
نوع حس آن
نوع حس آن

اوجاع خارقه و اوجاع لاذعه و غیر آن که آسماء آنها بقیاس
 با سبب معلوم کرده و اوصاف مذکوره در جمیع دو مرتبه
 ممکن است آنکه تبدیل گردند چنانچه در ابتداء فلان قوی
 جمیع از نوع مدد است و در اواسط از نوع ضاویه و در آخر
 در زمان تقبیح از نوع تنقیر گردد و اوجاع باعتبار شدت و
 ضعف مختلف گردند و باعتبار تفاوت صور نیز مختلف
 شوند چنانچه بعضی از اوجاع دانه و بعضی نایبه و بعضی
 نایبه با انضمام و بعضی نایبه بدون انضمام باشند و بعضی
 از اوجاع از مکان و محل خود تجاوز نکنند و بعضی از موضع
 خود موضع دیگر منتقل شوند و اول اوجاع نایبه و ثانی را
 اوجاع نخر که نامند و بعضی از اوجاع باشند که باعتبار
 محل و موضع تشبیه شوند مثل آنکه وضع اگر در راس ظاهر
 صلح گویند و اگر در یکی از دو شق راس بود تنقیر و اگر
 در جبهه باشد صلح جهی و اگر در قفا بود صلح قفوی

بالعکس

و اگر

و اگر در املی و در عینی صلح طافی و اگر در جانب صلح ظاهر
 شود و جمیع جنب و اگر در آسمان بود تو لوج بود و اگر در یک
 وجه کلیه و اگر در یک بدنه بود جمیع کبد و اگر در عضو و در
 وجه صلب و اگر در نفس عصب باشد و جمیع عصب و اگر
 در نفس عظام باشد و جمیع عظم نامند **تکذبات**
 در بیان اعراض مرضیه که در حواس خمس ظاهر ظاهر شوند
 عمل حواس خمس ظاهر در حال صحه است که اشیا را
 بسرقت اخذ کرده و قبول انطباع نموده بودی نخر که مرکز
 حواس نقل نمایند و در حال مرض بالعکس اشیا را
 با بطول اخذ نموده و باقتل و تشویش و تغییر نخر رسانند
 و تغییر در حواس خمس ظاهر یا بواسطه علتی است که در
 اعضاء مجاوره آنها میسرید و یا بواسطه مرضی است که در خود
 آنها عارض گردد مثل آنکه قیح باصر در دود و در دود
 و التهاب غشاء رخ متغیر شود و در نخر و امثال آن ضعیف

قوت

کرده و در عی فعل عصبیه بالکلیه سعد و دم شود و تغییر
 در حس بر چند نوع بود اول تخللات شاذه که در بعض
 امور و هوام را شبیه مبصر پیدا در مثل آنکه عسوری
 انفعان پیدا که در هوا بر نفع شود و هر چه بر نفع کرد
 متعجب بشب عید کرد و همچنین اشیاء بیضاء و
 اشیاء شیشه و غیر آن تفیل نماید ثانی آنست که الوان و
 اشکال اشیاء متغیر و تبدل دین شوند چنانچه علی
 در مثلاً دوسری و در داخل الوان مبصرات را می بیند و
 در اول بر قان هر چیز را صفر مشاهده کند و در بعضی از
 امراض عصبیه مبصرات را بنامه می بیند یا کمتر و یا زیاده
 از آنست و این حالت را بر ضعف نامند و گاهی بافت
 در چیز پیدا که در این حالت بر مبصرات نامند و بعضی اوقات
 این حالت مقدمه جمل بود و ترا بدقت سامعه و فرط بود
 در بعضی امراض عصبیه و تخللات حجاب مخ می رسد و

جمیع اینها
 مشاهدات

و او را

و منافعی

و منافعی آن در تحریک و حیات قاعرض که در هوای پلان آن
 بالکلیه در امراض اذنی می شود و تبدل خاصه می بوده بود
 نوع باشد نوع اول آنست که در بعضی اصوات موسیقی
 چون طنین و دوی استماع نماید و نوع ثانی آنست که شخص
 در استماع اصوات غلط نماید مثل آنکه اصوات هادیه
 ثقیل پیدا در و ثقیل را حاد بپوشد و قادر بر تمییز دادن
 اصوات اجزا از یکدیگر نباشد و نیز پیدا این قوه در بعض
 علل عصبیه مشاهده کرد و قوه شامه در زکام و قروح
 انف و امثال آن ضعیف گردد و در صورتیکه رطوبه
 غشاء مخاطه انف بالکلیه فانی و خشک شود قوه شامه
 بالکلیه باطل گردد و در حیاتیات تخلطه و خنثاق رحم
 خفیف با آنکه بجینیت انواع رواج است تمام بجینیت قوه
 ذائقه در اکثر حیاتیات قویه بالکلیه باطل شود و لذا بجینه
 است که مخصوص این اغذیه و اثرش بر که در حال صحت از خوردن

عاضه که

شرح

بعض

و گاه در

اما کراهت داشتند در عین حی بدون کراهت بخوردند
 و بعضی از اشخاص گفتم ذائقه آنها فاسد شدن طعم
 چیزی را مایل و یا ملو و یا مر و یا هاضمها را کنند و اینها
 حال آنهاست و ذوق گویند و این همه است که مختصر
 اند بهر که به الطعم و به صفت فساد ذوق چون اغذیه
 لذیذ تناول کنند و با بعضی اشخاص چون بطلان حس
 لیس و فساد آن بالنسبه بحواس دیگر قلیل الوقوع بود
 لهذا بذكر آن نپرداختیم **فصل** در امراض ظاهره
 و افعال مضایفه بآنکه افعال مضایفه چنانچه در حال
 صحت با اختلاف افعال اشخاص مختلف باشند همچون
 امراض نیز مختلف گردند مثلاً آنکه بعضی مرض با دل
 سببی و لکمی و باندک اتفاق خوشحال گردد و در ^{حالت} ~~حالت~~ ^{حالت} ~~حالت~~
 مالتجول یا عدوت و محبت آنها معلوم نشود زیرا که اگر
 چیزی از حق طبع خود مشاهده کنند اظهار محبت بشمار

در این است

و این مرض فساد ذوق گویند

چون صحت

نمایند

نمایند و با دلی سببی که مخالف طبع ایشان بود اظهار عدوت
 کنند و اشخاص حلیم در حال صحت در حال مرض اکثر غصه
 رعشود گردند و گاهی بعکس بود که شخص بدخلق در حال
 مرض خوش خلق گردد و بعضی چون گاهی در حال مرض شجاع
 و بعضی کوتاها و همتا بهت عالم شوند **فصل** در
 اعراض مرضیه که در افعال عقلیه ظاهر شوند که افعال
 عقلیه عبارت اند از فکر و تدبیر و تقبل و حکم چنانکه آن
 افعال در حال صحت با اختلاف اشخاص مختلف میگردد
 چنین در عین مرض ممکن است که تغییرات عدیه در آنها
 ظاهر شوند بعضی اوقات افعال فکر و حفظ و تدبیر
 شوند ولی در افعال تخیل و قضا ظاهر گردد و گاهی
 قصور در فعل تدبیر نماید و گاهی تمام آنها فاسد
 گردند و در بعضی امراض نیز اینها مشاهده گردید چنانچه
 در صاحبان مالتجول یا عدوت شد که اشیاء منسبه تدبیر را

بخاطر آورده اند و اینجه معلوم شود که حق و کفر و داره
 و حافظه در ایشان قوی باشد و در تصرفات و حکم و
 نتیجه انقدمات در تحولات فاسد خوردن سریع
 بودند در اعطاط امر من ماده خطر تر اید افعال عقلیه
 بسیار مشاهده کرد که مصاحبه با انفعالات متضایه
 باشند و در آنجا شکام ظهور می یابد پیشتر مشاهده شود
 مثلا در محرقه ضعف ظاهر و در فکر مرین ثباتی خود و
 آنچه از سوال کنند در منتقل گردد و امور است و حوا
 که در اطراف واقع شود بطور تسویش ادراک نماید و غرض
 صوره همیشه ثابت و بدون حرکت بود در در غرض و حق
 افعال عقلیه عموما باطل کردند و در امر منیکه جمیع افعال
 تضایه را و عقل شوند چون سکت و غیر آن افعال
 عقلیه نیز باطل کردند و در بعضی اقسام من اختلال در آنها
 میرسد و این اختلال اکثر متعلق باشیاء خارجی و افعال

مردم

خردی بود چون حرکات و سکانات و نوم و بقیظه و
 غیر آن که مرین در جمیع افعال اختیار می نمود خطا کند
 و گاهی در این موضع و ماده خطا می نمود و در سایر موارد
 بصواب رود چنانچه در صاحبان بالخصوص این حالت
 بسیار مشاهده کرد که متعلق می باشد باشیاء و احوال و
 موجب قتل و سوسه در عبادت و دعوی نبی بعضی
 اشخاص از این قبیل بود و همچنین بسیار مشاهده شد
 که اختلاط عقل بطور نوبت آید و در اختلاط عقل تندید
 صحیح زنده نماید و اظهار ماده حیاته کند و نبات
 فاسد در غرض و ضمیر کند و آنچه در دست داشته باشد
 مجامعین را به خود یا آنها نزاع نماید و ملکست اینکه در شخص
 واحد گاه خفیف و گاه شدید باشد و صاحبان
 اختلاط عقل در موردیکه با شعور گردند و آنچه گفته اند
 در گذشته متذکر نشوند **فصل ششم** در امراض ضعیفه

و در

صادره از نوم بد که خواب در مرضی کاهی بخیر بود و کاهی
 انواع بغیر از در آورده باید که موجب عدم استراحت باشد
 و قوی گردد مثل آنکه در ملل امتلاقی دماغ طول شود
 و در امراض حاده بقصر گردد و کاهی بواسطه وجع شدید
 و رمی و طنین و عسر النفس و شدت سعال و کثرت تنفوس
 و خوف و هرج و مرج و تشنگی و غش با کتیه باطل
 شود و کابوی نیز از جمله اعراض نوم بود که در انقباض
 مرق و بوسه قلب بسیار واقع شود و کاهی از قیاس
 و سوء هضم این حالت عارض گردد و در فایده حال صحت و مرض
 مختلف شود و کم شدت بین از اطباء مستقد بر آنند که قوی
 و خلیه هضم نوم قوی گرفته باشد احساس باید از عضو
 نمایند و در صورتیکه من فرموده دماغ رسد قوی بخلیه
 اشیا بیک ضابطه غلبه باشد خلیل نماید و مرضی صورت
 خفیه خود را در آن کند مثلا اشتها صیک و مبتلا بضمیق
 النفس

در دوتا

در دوتا با چنان خیال کند که جسم ثقیلی مانع از صحت گردد
 ایشان کردید و از انجمنه نصیحت استنفاق هوا نماید
 جانیوس مکانی کرده که شخصی در حالت خواب دید که کوا از دوتا
 او سست شده است بعد از گذشتن اندک زمانی همان
 یا بطول شد و همچنین استخا صیک در همین مرض محتاج تنفیذ
 باشد و رضام اطعمه و شراب بخورد و احتیاج شفا آب
 در خواب شاهد کند و یا شاهد از جمله اعراض نوم
 در نوم انتقال نخواست و حالت است که در خواب شخص
 مبتلا با پیش مرض مرکب شود که در حال بیداری
 آن امور گردد مثل آنکه راه رود و بنویسد و کتاب مطالعه
 نماید و بخواند و سایر افعال دیگر که در بیداری می کرد
 در خواب نیز مرکب آن افعال شود و از جمله اعراض مرضیه
 دیگر از طرد نوم است که کاهی این حالت طبیعی بود و کاهی
 مرضی باشد سبب علیرغم که قوی انقباض است نیز

از اعراض و علامات مرضیه بودند و تمام این اعراض در فعل
 دماغیه حادث گردید **فصل** در بیان اعراض و
 علاماتی که در افعال منبیه ظاهر شوند و این اعراض مخصوص
 افعال منبیه بودند یعنی سمع و بصر و شمع و ذوق و لمس
 و حرکت این افعال تا وقت گردید و این اعراض منبیه
 نوع اول غشی خفیف که افعال منبیه در این حالت باطل
 گردند و وجه دیدن و بوییدن مستحق اولی نفس و در آن
 دم بحالت طبیعی ظاهر بود نوع دوم غشی که او نیز مثل غشی
 خفیف باشد ولی نفس و در آن دم در آن حالت مخفی
 و بحالت طبیعی نباشد نوع سیم در آنست که شخص مبتلای
 چنان کان کند که جمیع اشیاء بد و او حرکت نمایند و قلب
 متخلع شود اکثر اوقات سابقا ذکر در وقوع این حالت و
 دلالت بر این مرض مخفی چون صبح و سکنه و غیر آن که در
 ابتدا این مرض حافیه نیز بسیار اتفاق افتاد و در بعضی مریضین

خط که کفر در
 آنها

کور

ناید

مورد

مورد نماید **مقاله ثانیه** در اعراض و علاماتی که در افعال
 داخلی ظاهر شوند و مثل رشح و غش و غلظت
فصل در اعراض ظاهر و آلات هضم و جذب که در حال صحت
 استواء بطعام در اوقات منبیه مخصوص که هر طعام در آن اوقات
 بیلغزیده شود و عطش متعادل و هضم غلظت در
 بطن و وزن غلیظ القوام و دفع آن بدون هسرت و بیج باشد
 و آلات و قوی که معین بر فعل هضمند قوی و بد و زمته
 باشند و انسان سفید و محکم و لایحه و جوف دهان
 درینا با رطوبت و با خشک و بطن این در متوسط الحجم بود و در حال
 مرض افعال منبیه و آلات کیلوبیه متغیر گردد و اشتها
 بطعام نادر و در غیبه نیاید و در چنانچه در صاحبان دنیا
 و صاحبان علل دیدار نیز زیاد است و اشتها بطعام بسیار است
 گردد و گاهی اشتها با کمال اشتداد بود که این حالت رجوع
 البقر نامند که در این حالت برین طعام می خوردند و در

جمع سابق کرد و بعد اختناق رحم و حمل این حالت نیز
 کثیر الوقوع بود و گاهی در بعضی امراض مریض با عرض
 شد بد غذا خورد و لی بعد تحمل او نشد فی نمایند و این
 حالتی است که کلیه نامند و در اکثر امراض نقصان شش
 تکلم بهر شد و گاهی بطلان شش عارض گردد و گاهی
 در بعضی از مریضی شش که در بهر شد که بطلان میل نماید
 ولی با اگر آه تناول کنند و گاهی ضا در شش عارض گردد
 و او در نوع بود نوع اول آنکه مریض شش از غذا گردد و در
 اعراض نماید و بدیدان طعام و استعاضه استعداف
 و توقع شود و بعضی اوقات فی نمایند و این حالت مجموع
 در امراض شدید بسیار مشاهده گردد نوع ثانی آن باشد
 که مریض از بعضی طعام شش را بخورد ولی بعضی دیگر را
 شود و بعضی اوقات مریض با غذا نیز عارضه نماید و این
 و این حالت را هم گویند مثل آنکه در اختناق رحم و حمل و اینها

اباطالت

این حالت بسیار مشاهده گردد و در دهات مریض سوا
 انواع ضا در شش حالات دیگر نیز بهر شد مثل الخی و
 بهر شد آن و عطش که در اکثر امراض بسیار شود و
 انواع استقامت و یا بیست و شش و در امراض نادر
 و بطلان او یا کلیه یا سلاسه افعال عقلیه معین الوقوع
 بود و در مثل نوبیه و اختلاط عقل بسبب تغییر افعال
 هضمیه بشوش و بد و این نظام بود و در بک اذالات
 هضمیه سوا آنچه ذکر شد اعراض مریض است که کثیر
 بهان میباشند اما علامات و افعالی که در سنان ظاهر
 بعضی از اینها بر اسطه علت خود آنها بوده و بعضی دیگر
 از برخی مریض دیگر باشد چنانچه در بعضی از مریضات بلغمیه
 نوعی از ضا در شش مشاهده گردد که او را مریض نامند و در
 امراض بدیدان و بعضی امراض عاده هضمیه مریضان است
 و حرکت و استقامت و سقوط آنها از اعراض علت اسکو و بواسطه

در اندامها بهر

بسیار در

نیز باشد و در صورتیکه انتفاخ آن از اثر ادرین می باشد
 آنرا اگر کرد و اگر از جهت اسهال بود باشد آن اسهال
 تن کردن و در علل ضعف سینه و ریه و در بعض
 خونین آنرا بایل سواد باشد آنرا در حیات شد
 مرتش و در فلج منقلب است بین بایار و کور و
 ضعف کل غیر متحرک و در خناق و التهاب و در آن
 عظیم گردد و در انقباض عضلات حلقه لسان ضعیف
 و در بعضی از علل بارطوبت و بعضی خشک و سطح آن در
 بعضی امراض منسوی و در بعضی مزمن و در بعضی
 متعفن و فشن و لون آن در امراض ~~عده~~ سرد و در
 بعضی حیات رده چون رنگ پرستان و بایل سواد
 گردد و گاهی وسط لسان اینها را طرین آن امر و قاعده
 اسودت و در لسان آن مخصوص اطراف و در آن مطلقا
 و در لسان التهاب معده و در طایفه که بر سطح زبان عادت

ضعیفه

بها

کرد

کرد گاهی اینها و گاهی اینها و گاهی اینها و گاهی اینها
 گاهی اینها و گاهی اینها و گاهی اینها و گاهی اینها
 عبرت از روی زبان برداشته شود و گاهی سبوت به
 طرف کرد و بثورات امر و بیک در لسان ظاهر شوند
 از علامات دعا قبحی بود و بثورات اینها طبعی بود
 و وضع بواسطه ضعف قوت عضلیه و تغییرات در جوارحه
 خلق مفصل فک و مخرج با و جمع باشد و گسترش و صلبیت
 الوقوع بود و بلع در امراض مزمنه و قوی شود و بیک
 گاهی مریض بکسالت از آب را بیکدفعه بنشاند و در
 درها و امراض خلق مثل خناق و فاج و درم صلب بلع صلب
 گردد و درم جوان خلق و وقوع جسم در مری و خناق
 درم و حیات شدیده و غیر البلع باعث عدم قدرت بلع
 اشیا صلب شوند و لی شرب بالیات و اشیا صلب
 باشد و در استرخاء عضلات خلق بکس بلع اشیا صلب

بطور

سید و بلع اشیا و سیال مشکل باشد و در ذلک الکلیات
 مایه بواسطه خوف از آنها تناول نشود و گاهی در عیال
 روده و اخناق دم آید حالت بعضی خوف از آب نیز عارض
 گردد و در صورتیکه نظر آب و شباه آن نمایند شیخ
 عارض گردد و مضایع دو نوعست اول آنکه در بعض
 با وجودیکه در حلق و چیزی نیست چنان اها سرنایه
 که گویا بخورد چیزی بلع نماید و این حالت در غوطه
 لاهه و بعضی علل عصبیه عارض گردد ثانی آنکه طعام
 در صورتیکه با قی فرسد بر چیزی داخل نشود و نجس شود
 و منجره وارد گردد و در انقلاع مری شکر نیست بلکه طعام
 خارج و یا بخوف صدر ریزد و در حاله مرضیه نادره هم
 قوی که چنانچه در مایا و سایر علل جنونیه و ضعف آن
 اکثری بود و قوی ماضیه در مری ایکه اصلا قادر بر تناول
 اطعمه نباشند مختلف گردد بعضی از آنها مبتلا به یوع و

مرض

گردند

گردند و هر چه چید و جید نمایند قادر بر قی نگردند و در
 امراض عصبیه بشا بدون را بنجه و در فساد طعام جشاء
 محکم گردد و آبی که در دهان جمع آید گاهی بدون طعم و در
 سرطان معده ترش و در امراض صفراویه تلخ و در عروق معده
 حریص و محرق باشد و در علل معده طعمی کلید در دم
 و آفات مخفی قی بسیار واقع شود که گاهی تواتر و گاهی
 بانوبه آید و بعضی اوقات سبب اشتداد مرض و گاهی سبب
 اندفاع آن گردد و شباه خارج بقی در قیوم و کیفیت و
 مختلف شود و در بعضی اوقات فضول عصبیه و در بعضی
 از امراض بلغم و در امراض صفراویه و گاهی مریه السوداء
 گاهی سوزد و یا تبیه باشد و در سیر کفر معده دم مایه را بنجه
 و در سرطان معده و قرح آن جرات و دانند و اعضاء بزرگ
 و گاهی با اشیا خارجه بقی دیدان و حصاة صفراویه و
 دفع شود و بحسب قوام گاهی قیوق و گاهی غلیظه و کثیف

و در سرطان معده و قرح
 قیوم و در سرطان معده

و گاهی دبی و بعضی اوقات چون حر و گاهی بار و غلط
 گردد چنانچه در فساد معده بسیار اتفاق افتد و ما ده
 مستغرقه گاهی کثیر و گاهی قلیل باشد و در ورم معده
 و فساد هضم و ورم حجاب مستطین و عمل کبد و امراض
 دشویر که مصاحب با سعال بود و در اختلاف رحم بواسطه
 ربط عصبی به بسیار واقع شود و قراق معده گاهی از
 اعراض سرطان معده گاهی از اعراض سرطان سینه و گاهی
 بواسطه تناول اغذیه نفاذه بود و قراق امعاء در عمل معده
 و مرق و گاهی بواسطه تناول اغذیه نفاذه و اطهر رویا
 در نزاع الامعاء و سایر اسهالات جریان ماده غلاظه در
 جوف امعاء سریع شود و در فوئید همدی و بیوسته خارج
 بطبی و در علت مخوفه ایلاوس که معنی دبا رحم است
 ابطا گردد و در دستار یا دفع مزاج غذا شیره از امعاء
 با جمع بود و در زحیر و اطراف معده نیز بیض مرقه محسوس

گردد

گردد و چنان گمان کند که اقتصاد دفع موجود است و طبع
 علبث کند چیزی دفع نکرد **بهر** ظرف ما بین جمع و غیر
 و جمع بواسطه آنست که در بواسطه دفع طبیعی غیر متواتر و
 غلیظ القوام بود و بعد از دفع و جمع ساکن و یا ناقص گردد
 بخلاف زحیر که در بعضی از مرقه چیزی دفع نشود و در
 قد قلیل دفع گردد و جمع قطع نکرد و بلکه زایم باشد و
 دفع اغلب بدون اراده بود و در اسهالات شدید و مزمنه
 گاهی اغشیه و قطعات معویه و عصا صفر و بیخادج
 گردد و تغییرات مرضیه که متعلق بکینه و کیفیت برآست
 اکثر متوسط یا ثیو و بی و اغذیه تناولیه بود و اصل آنکه برآید
 با استعمال دیند صفر و یا هم کرد و از انجبه تغییراتی از کلبه
 دلیل بر وجود مرضی نکرد **فصل** در امراض و علائم
 که ظاهر کردند در نفس و مختل برآست تقدیر و در وقت
تنفس در حال حرکت و در نفس مساوی با نفس دیگر

و در اسهالات خفیه و در کینه یا شایسته

باشد و سینه و بطون آن در سه معین نسبت با مزجه و انس
 و اشخاص مختلف گردد و همواره در نفس در وقت ولادت
 در دقیقه سی و پنج و از دو سال تا سن بلوغ بیست و پنج
 و در سن شباب هجده و فقه نفس واقع شود و در آن
 و صاحبان بنیه قویه مایل زیاده و قوت و در حال و ضحا
 بنیه ضعیفه مایل بضعف باشد و در صورت ربا ضحا
 قویه و حرکات غنیفه و محاورات و مکالمات و انفعالات
 شدید زاید شود و طریق جریان آن در سن جوانی بواسطه
 حرکت اضلاع و در سن شیخوخته بواسطه حرکت جوارح
 و در سن شباب و کحول بواسطه حرکت مردم و تنفس حاصل
 و در حاله مرض انواع تغییرات در او باید و اولاً مواد
 که متعلق با دخال و اخراج آن بود شرح دهیم **فصل اول**
 تنفس در صورتیکه باعتبار دخال و اخراج آن ملاحظه شود
 تغییرات متعدده در او حاصل گردد و دخال و اخراج آن از هر

تفاوت

تفاوت بین نامند و تغییراتی که در این دو هر که حاصل شود و اولاً
 نظر بکثره حرکتین بود تا با نظر بر عتاق آن باشد تا با نظر
 بکثرت هلو داخل و تنفس خارج بود و با نظر بر نفس
 خامساً نظر با اختلافات تنفس مادیاً نظر بصوف بود
 که از اجتماع صدق حاصل شود و در صورتیکه طبیب از **نفس**
 تنفس این تغییرات نماید باید آنکه مریض نشسته و یا
 مستلق باشد و طبیب ندک توقف نموده تا آنکه فلجان
 قلبی مریض که بواسطه تنفس و طبیب حاصل شد دفع شود
 و اولاً سایر افعال بدنیه مریض را تنفس خود ملاحظه نماید
 تغییرات تنفسیه تنفس کند زیرا که انفعالات نفسانیه کما فی
 باعث تغییر عظمی و تنفس شوند بجهتی که هرگاه مریض از
 انفعالات نفسانیه و فعل و درون دم در او مضطرب
 گردد بدینکه تنفس سریع آن بود که عدد دخال و اخراج آن
 در زمان محیی از یک حالت طبیعی بود و نفس بطوری که آن

باشد و نفس عظیم است که هم هوای که داخل و به شود از
 از حالت عادی باشد و نفس صغیر عکس آن باشد چنان
 در ذات الحیثیه ذات الیه نفس صغیر گردد و نفس عظیم
 قسم بود چنانکه اگر شخصی به تغییر وضع بدن لابد نماید او را
 نفس کلیل نامند و اگر کسی لابد بجلوس شود او را انقباض
 النفس نامند و اگر با او علامات خلق همراه باشد او را نفس
 خان گویند و گاهی در دخول هوا و خروج نفس بهیچ وجهی
 خروج آن بحالت طبیعی باشد و نفس مختلف آن بود که در
 هوای که داخل می شود در نفس مختلف گردد و نفس
 متکلم آن باشد که بقادر بر ارضه باین احوال نفس و خروج آن
 سادی نباشد و با نظام متعاد شود و گاهی نفس منقطع
 که احوال و خروج آن نام نباشد بلکه سریع بود و در دست
 واقع شود و نفس منقطع البین آن باشد که در دست
 بجهت دخول نفس و صیق آن بجهت خروج نفس در دو وقت

چند

چند واقع شود و مثلاً بدانی که باین بود این قسم از نفس
 در اختناق رحم و در دو و اول از حیثات نامیده می شود
 در حال صحت صوت نفس محسوس شود و در حال نوم
 معنی اشخاص این صوت محسوس کرد و گاهی در حال ترش
 مثل صوت ناله و گاهی مثل ناله و بعضی اوقات مثل خر
 نام شود و گاهی شبیه بصوت فلان نام گردد و در بعضی
 نفوس در حیثات مغز حاد و در علیل ضعیف یا در بیمار
 و در بعضی از ملل حاضی بود و در حیثات صغیر و در
 بطین خفتن و سرجه فیان کرد و در مرض سل مثل
 راجحه نوشتار و در وقت منقض بود و گاهی بواسطه ارض
 و حیثه و مرقم و از جهت خوردن زیت و در انقباض استخوان
 مرض اسکو و بواسطه راجحه نفس متغیر گردد و در خفا و غشای
 خلق با همال نماند باین و کیمیا و بین بواسطه علم کیمیا اگر
 اجزاء هوا را معین کرده اند ولی الله اعلم و غیرات و متح

و بر این قسم

هنگام ظهور مرض در این اجزاء هر چند معلوم نفوذ اند و
 آنچه از اعراض و علامات که مرقوم شد اعراض و علامات
 بودند که اطباء قدیم الاکان نیز بیان کرده بودند و اما
 بعضی از آثار نفسیه که بطریق استماع معلوم کرد در بیان
 می نمایم و آنست که یکی از اطباء معتبر فرنگستان این عمل را
 اختراع نموده و اسطوانه سیمیه بجهت این عمل ساخت که او
 بلقعه فرنگستان است که شکوف نامند بدانکه در صورتیکه
 گوش بر سینه استماع صحیح کرده شود و یا آنکه طرف وسیع
 از اسطوانه سیمیه را بر سینه گذارند و از طرف دیگر آن
 اسطوانه که ضیق است که گوش فرادهند در همین نفس صوت
 و طنین از دخول هوا در ریه آن مسجع شود و استماع
 و استماع این صوت در جمیع اطراف صدر مساوی نبوده
 بلکه هر موضعی که جدا صد رقیق تر باشد از صوت
 موضعی که جدا صد رقیق بود ظاهر و بین تر باشد و ظهور این

صوت

صوت و اطفال از بدان شبان بود و ممکنست اینکه در هر
 در این صوت انواع اختلافات بهر سبب و اصله املی
 در ریه نباشد و در صورتیکه ادخال نفس سریع بود این
 صوت بهتر مسجع گردد و در حال مرض این تغیر نفسیه
 طبیعی گردد و در هرگاه که هنگام ظهور مرض یا سریع شود و یا بطی
 گردد و در هر طرفی از اطراف صدر اختلافاتی در او پیدا
 مثلا در ریه اول از ذات الریه و در اوایل اکثر امراض صدوت
 مایل بجهت اگر چه در او از کمال خفاء باشد و در ریه
 ثانیه و ثالثه از ذات الریه و در انقباض و در سرطان
 و سرطان غشاء آن اصلا محسوس نگردد و در انقباض
 سرفه و حزن در هرگاه که صد ریه محسوس نگردد و در ریه
 مذکور از برای بعضی از اصوات نفسیه اسماء که غشاء ریه
 بعضی اشیاء بود وضع کرده و در کتاب خود که جامع و معارف است
 امراض ریه و علل فلیس از مرقوم داشته و هرگاه از این اصوات

دلالة بر اینست که اگر اراض قلب و ریه کنند و اگر طبیب بخواند
 باین طریق چند بد تشخیص اراض دهد و اراض را از یکدیگر
 تفريق نماید باینست که جمیع کتاب و کتب **در طب**
 در بیان آثار نفسیه از جمله آن آثار محکمت که مخارج
 بتعریف و بیان نمود و اکثر اوقات آثار و محله باشد و بعضی
 اوقات از آثار مرضیه کرد و چنانچه در اختلاف عقل و
 دم و دم و حجاب عاجز و فرج آن بسیار مشاهده کرد و از
 جمله آثار نفسیه نیز تا وب و قطعی بود که قیل از نوب
 حیات نماند و در درجه خطا از اختلاف دم عارض کرد
 و عطاس و صورتیکه از اراض مرضیه بود از علامات و کام
 سرخچه و آلوده باشد و نواق در التهابات و اورام بلغمی بسیار
 برسد و سعال که او نیز یکی از آثار نفسیه است از نوع شده
 باشد و معانی آن سعال را در هر یک از این دو و بعضی از
 و مخمر و حلق باشد و نوع دیگر سعال است که سبب آن

در غیر

در غیر اعضا مذکور بود مثل آنکه سعال بواسطه و دم سعال
 برسد و علامت این قسم از سعال آنست که سعال با این
 و بعد از خوردن طعام زیاد کرد و وجع در معده باقی
 و غشیان باشد و او نیز سعالیه در این قسم از سعال قطع
 ندهند بلکه اثر حار و دونه و بعضی ضعیف کنند
 و از فی طبیعی قطع بینی ظاهر شود و گاهی مرین بدین واسطه
 بالکل از مرض منحل شود و سعال طب اکثر بواسطه
 نزاید بلغم و شعب قصبه الریه باشد و سعال با این سبب
 آن بود و بسیار باشد که سعال بیکر تیر باد و مرین ظاهر
 شود و بعد از سکون قلیلی عود نماید و در سیه سرفه
 و صین سیه بکوند و در سیه ظاهر شود و صدغ در اس
 و طین در ذین و شفاخ در آورده و قیه برسد و گاهی
 غشیان و قی ظاهر کرد و چنانچه در دینه و بعضی از نکات
 گاهی این حالت عارض شود و در صورتیکه بطریق استماع

از سعال نفس نمایند بعضی اذکار ظاهر کردند مثل آنکه
 در آشنای سعال صوت تنفسی ظاهر و در حالت سکون
 اخفی باشد باین مرکه تمام صوتی خفی باشد ^{علیه}
 امر فرفره نمایند تا صوت تنفس درست آشکار شود
 و در صورتیکه در دیر دامیل متعجب باشد و در محل
 کدش فرادهند صوت دوی استماع شود و گاه صوت
 استماع شود شبیه بقلقه که در کردن صریحی وقت غلبه
 کردن آب و یا سیال دیگر **مصلحت** در
 بیان علامات و عیاضی که در دوران ظاهر شوند و این
 حاصل شغل است بیکند و در وفیقه **دوران**
 عیاض از آن است که در دوره و عروق روضه سیالات
 بدین مطلقا از اقطار بدن تقلب سازند و با خون قلبی
 بواسطه شعب شریانی جمیع اجزای بدن رسند و بعد بآن
 آورده شریانی و غیر شریانی داخل قلب شود و از قلب

ببین سوال محض جمیع بدن رفته و از بدن بواسطه شعب
 آورده نیز داخل قلب گردد و هنگام دم غذا از قلب بواسطه
 شریانی جمیع بدن رفته بعد از تغذیه بدن بواسطه
 آورده و عروق روضه داخل قلب شود و علی اتصال
 خون و سایر طویات بدن نیز با این قسم در دوران باشند
 و حرکت دورانی و قلب که حرکت باشد و این حرکت دورانی
 در حال صحه منظم و بحال طبیعی بود و در حال مرض انواع
 تغییرات در او راه یابد و این تغییرات گاهی در دوران ^{کلیه}
 هم رسد و گاهی در دوران دم مخصوص عارض گردد و گاهی در
 بعضی از آلات و اعضا و در این چنین قلب شریانی و آورده
 تغییری عارض گردد و در هیات التماسیم دوران دم در
 جمیع عروق سرشته و در ارض منصفیه بطبیعی هم رسانند
توضیح مجتبه توضیح این مطلب یعنی دوران دم اولایا
 تشریح قلب که مرکز و مبدأ دوران و حرکت خویش است اجزای

عنه مخصوص

در سینه

معلوم گردد بداند که قلب حی است متصل بحرف باقون
 قبض و بسط بدن و سنج خلوص و در طول بواسطه حنا
 منقسم بدو قسم شده و هر قسمی لبطنی گویند بطن این
 و بطن ایسر و هر یک از این دو بطن نیز بواسطه سرپوش
 منقسم بدو قسم گردند اذن این و بطن این و اذن
 ایسر و بطن ایسر و سرپوش بطن این اذن این سه کوسه بود
 و سرپوش بطن این اذن ایسر و بطن ایسر و کوسه باشد و
 در ابتدا شیران و دیدگی که از اصل بطن این قلب ابتدا
 کرده نیز سرپوشیت هلالی شکل و فایده این سرپوشها
 من بکند مذکور خواهد شد و در حروف قلب الیا و عضلات
 است که ممداند بر قوه انقباضیه و هم بحیثه اتصال آنها
 مسر بر ششها طبع از زیاد باز شدن آنها گردند و در هر یک
 از این چهار فضا قلب همیشه مقدار پانزده الی بیست
 پنج مثقال وزن موجود است و از این جهت است که اگر از

وزن

وزن موجود بسیار و در حقیقت قلب بهرساند زیرا که قلب
 در این حالت حرکت بسیار نماید و بسر قوه منقبض و منبسط
 شود تا آن مقدار و هر یک که شده است از بدن اخذ نماید
بسیار غذا بعد از وضع بواسطه مری داخل معده شده چند
 ساعت در او توقف کرده و بعد ریح بواسطه حرکت در
 معده و رطوبت غشاء مخاطی آن بعضی از اجزاء آن از معده
 داخل معده اشاعه شود و در اینجا حالت کیوس می نمایند
 و بواسطه رطوبت و نوزاد معده و صفرا که از مری در داخل او شود
 تحلیل رفته کیوس گردد و از اشاعه مری داخل معده صائم
 شده عصاره مغذیه را در فضا بطن ایسر و بطن ایسر و طبع
 نموده مضول او را وارد رقاق و عود گرداند و بعد از
 طبع کامل از و نیز داخل قولون شود و در قولون و موی
 نیز عرق جدا به اجزاء غذا بشود جذب نمایند و باقی که
 قابل تغذیه نباشند از مستقیم خارج گردند و عرق و غذای

در این حالت
 در این حالت
 در این حالت

دو معاصی پیش از عرف جذب برود فاق و عود و قولون
 و طول از عرف جدا بنام بود و عرف جذب برود فاق
 قسم اول عرفی باشند که عصاره مغذیه را با دم و رید
 دماغه و طحال یکدیگر رسانند و از یکدیگر با عرف معاصد
 اند و از داذن این قلب گردانند قسم ثانی عرفی باشند
 که بعضی از اجزای دیگر از غذاه را جذب کرده و رید و جمع با
 متحد شد جذب عظیم حاصل گشته از خلف سینه و رید و رید
 عبور کرده بر رید تحت ترقه ابرو و لاقات غرضه عصاره
 غذا را با خون و ریدی داخل داذن این قلب گردانند و این
 عصاره مغذیه بر رید تحت ترقه خلع صورت
 کیلوسی کرد صورت می در او حادث گردد و قدری
 از آن بر رید بدون و رود با معاء از او روده با الکبد
 یکدیگر جذب شد بواسطه اجوف معاد داخل دوزان
 عسوی گردند با الحامیه عصاره مغذیه به قلب و الکبد بواسطه

اجسام صغیره و متغیره
 نمک که در آنجا ترشح می شود
 از رید و رید
 نیم قطن

آورده با الکبد عود و فخر جذب عظیم که قنایه صدی نیز
 گویند داخل داذن این قلب است از آنجا با دم و ریدی
 انقباض داذن داخل بطن این قلب شده و بواسطه سینه و
 سرپوش سر کوشه که سابقا مرده شد مانع از رجوع
 با داذن شود و این سرپوش از سمت بطن این باز شود
 نه از سمت داذن آن و از بطن این نیز بواسطه انقباض آن
 داخل شریان و ریدی و شعب آن گردد و بواسطه سرپوش
 هلاک شکل سد و دشته تا خون به بطن این رجوع نماید
 و این شریان و ریدی چنانچه سابقا مرده شد از داخل
 بطن این قلب است که در اینجا بسیار دایره کشنده از
 روی قوس او در کف سینه داخل می شود و آنجا به رید و شعبه
 شود که هر شعبه به بقع از رید عبور کنند و هر بابا از این
 شعبه شعبه شعبه عیدین شود و این شعبه متصل
 گردند به شعبه شعبه و رید شریان و شعبه و ریدی را می بند

در روز غنچه فروخته
 متحد گشته قریب باذن ایسر قلب منتی بدو زوج شدن داخل
 اذن ایسر قلب کردند در صورتیکه خون از بطن ایسر قلب
 داخل شش پستان و دیدی که در ویه پراکنده اند کردید بواسطه
 دخول هوا در جایایی ریختن و دیدی بقیه شود
 یک جزو از هوا که
 با این طریق که خون و دیدی هوا اکثرین را که هوا
 که از آن است قطع است جذب نموده و هوا اسید کاردینیات را که هوا غیر
 سالم که کثرت خارج سازد و دیدی بواسطه خون صاف
 و کل رنگ شدن قابل تغذیه بدن شود و بعد از بقیه
 از شش پستان و دیدی داخل و دیدی شش پستان کردید که
 شش چنانچه مرقوم کردید بدو زوج متحد شده منتی بدو
 کردند و خون را داخل اذن ایسر قلب نمایند و از آنجا بواسطه
 انقباض اذن داخل بطن ایسر شود و بر پستان کوه کوه
 مانع از رجعت گردد و بواسطه انقباض بطن ایسر داخل
 که شیران کبیر و صد شیران است کردد و از او و طری داخل غل

و غیر

که رفعت رفعت

فَدْرًا

و در بعضی استر تا این درون کبریا باشد و نیز باید دانست که این
خونیکه در جوف و ف دونه اندا که چهار جنب و علانیه و
لکن با اختلاف عروق مختلف کردند زیرا که فصل شیرین و
آمنای با فصل و تاثیر عروق شیرین اند و درون دمین
با اختلاف عروق مختلف کرد زیرا که فصل بعضی از آن عروق
بعضی دیگر مغایر باشد و در آورده این سفایره ظاهر شود
فصل اول در بیان اعراض و علامات که در دوران غایب
شوند و در این قید پنج بنده است **فصل اول** در بیان
اعراض و علامات که در وقت ظاهر شوند بگویم که در سن شباب
و در اشخاص صحیح الزاج خزان طبع و جانب بسیار آید و باین

و در این باره نوشته شده است
و در این باره نوشته شده است

عصر و فصلی بجز عصر و فصلی هفتم از عظمی و نخاعی که
 پس ضربان شش این قلب یعنی اذن این و بطن این در موضع
 اول و ضربان شش این یعنی اذن این و بطن این در موضع ثانی
 محسوس گردد و در اشتقاق نیز به غیر از موضع مرقوم در جای
 دیگر حرکت آن سمع نگردد و در اشتقاق و ضغفها بواسطه
 جدان صد ریشان در سایر اوضاع صدر آید این سمع
 شود و در صورتیکه ضربات قلب غیر طبیعی گردد دلیل بر آن
 قلب و دریه بوند و در ضمن قلب که در حالات مرضیه قلب
 صوت آن سمع نشود و در صورتیکه ضربان قلب در موضع
 عادی سمع نگردد دلالت بر حالت مرضیه نماید زیرا که در
 صورت قلب آن موضع هنوز حرکت نموده در موضع دیگر حرکت
 سمع شود و در استقامت غلاف قلب یعنی احتلا مایه در
 غلاف قلب حرکت قلب کامی در طرفی نگاه در طرف دیگر سمع
 شود و در صورتیکه تجاربت قلبیه بواسطه حال جدان قلب

که هرگز در وقتیکه
 بطن از دماغ میگذرد
 سمع

وسیع گردند ضربان قلب زیاد بهر سبب و هرگاه کوش برود
 قلب گدازند و دست بروی بطن بکشند حرکات قبض و
 قلب مطابق با حرکات قبض و بسط ضربان باشد و اختلاف
 حرکت اذن قلب بطن آن در اشتقاق نیز معلوم شود در
 اشتقاق در حالات مرضیه هنگامی که ترفع سکون قلب
 که در آن وقت از انقباض ساکن شود و در مرضیه بسط
 شد **تذکره** در میان علما ماست که در شرا این ظاهر شوند یعنی
 در علم با بود طبیعی انسانیه مبتدیان و معلوم گردید در دوران
 بجهت ضربان سه فصل بود انقباض و انقباض و سکون و قبض
 عبارتست از حرکت و ضربان شرا این بواسطه هجوم آوردن
 خون در آنجا که سبب این هجوم خون حرکت انقباضی قلب بود
 و اطباء متقدمین تا زمان جالینوس اطلاعی بر احوال ضربان قلب
 و کاه و حقه بیان حال و نموده بودند و جالینوس بجهت
 تجربه و مشاهده بر انواع و اقسام و اختلافات آنرا در امراض

دو مرتبه

و بسط
 و انقباض و انقباض
 و انقباض و انقباض
 و انقباض و انقباض

همه باید و طبایع الی آن در غرض احوال مرضیه از آنچه او
 بیان کرده مخلف نود و نیک و همه قول و تجربه او در قضا
 نموده اند بدانکه این مخلف مساوی و منظم و این
 بود و در ضعف و قوت معدل بدون بطی و تراش باشد
 و عدد و مضامین و مراح و جنب و بنیه و مزاج
 شخصی و تجربه آن مخلف مختلف گردد و در عمده
 دلالت در دقیقه صد و چهل قرعه و بعد از دو سال
 صد قرعه و در سن بلوغ هشتاد قرعه و در سن شبان
 شصت و پنج تا هشتاد و پنج قرعه بود و بعد از آن پنجاه
 تا شصت قرعه باشد و در اشخاص قصیر القامة و سوان
 و صاحبان مزجه دمویه و عصبیه قدری کمی بود
 و علاوه بر آنچه مرقوم شد در هر شخصی از اشخاص منصف
 طبیعی بود که در حرکات قویه و انفالات نفسانیه سریع
 که بود و بالعکس در حالت سکون و همیشگی استقرافات

بطنی

بطنی شود و بر طبیب لازم است که از نفس طبیعی شخصی
 که دارد و چگونه تدبیر و معالجه او را استخراج نماید زیرا که هر
 از نفس طبیعی آن شخص مستخرج باشد بسیار بود که در خطا واقع
 شود و نفس غیر طبیعی را طبیعی نماید و چند امر است که در آن
 ملاحظه نفس را هاست آن امور را برای طبیب لازم بود
 اول آنکه بعد از خلجان قلبی که از حضور طبیب از برای او
 حاصل شد نفس را ملاحظه نماید تا آنکه یکی از شش این
 سطحی چون شریان صدغی و یا عنقی و یا عضدی و یا کف
 و غیر آن را ملاحظه کند و طبیب در ملاحظه شش این سطحی اتفاق
 کرده اند که ملاحظه نمودن دو شریان زندی بفضل ریه و
 دندانها و هفت از سایر شریان سطحی مانند و اسند لال آن و
 با احوال بدن نیکوتر بود و حکام ملاحظه نمودن نفس را به
 آنکه مرضی جالس بهتر نماید بود و در صورتیکه در فترت
 باشد مستقی باشد و بجانبین بسیار مایل نباشد و در

در آنکه در آنجا
 و از آنرا که
 و در آن
 و در آن
 و در آن

که در نسبت بعضات متعدد و بعضی با بعضی دیگر اختلاف
 و غیر آن معلوم کرد چون تفاوت توانست و استطاعت
 استطاعت و استواء و اختلاف بعضی سیاحت نکست که بعضا
 در مکان شریان نسبت بجهان طبیعی سریع بود بعضی
 بطبیعی معکوس آن باشد بعضی این است که قریع شریان
 با اصابع خفیف و این بود بعضی صلب معکوس آن باشد
 که گویا جسم صلبی اصابع را قریع نماید و بعضی منسجم و
 و مقام از اصناف بعضی صلب بودند و بعضی عظیم است
 که اساع شریان اندید از حالت طبیعی بود و بعضی معین
 آن باشد و بعضی متلی و بعضی شامق و بعضی غلیظ و بعضی
 عریض از اصناف بعضی عظیم و بعضی ضیق از اصناف بعضی
 ضعیفی بود و بعضی ضعیف است که با وجود صغر شریان
 قریع اصابع نیز ضعیف بود و بعضی قوی معکوس آن باشد
 که با وجود عظم شریان قریع اصابع نیز شدید و قوی باشد

بسی

پس بعضی قوی عبارت از ضلایع و عظم بعضی باشد و بعضی ضعیف
 عبارت از لثین و صغیر آن بود و آنچه مذکور شد اصول بعضا
 نفع اول بودند که فیدای تدبیر و نسبت بعضی دیگر نفع
 دوا و بهر شد و از آنها در جرات مختلفه و ترکیبات متنوعه
 غیر مشاهده از بعضی حاصل شود و بعضی قوی تر است که در
 فاصله با این دو نیز نسبت بجهالت طبیعی ضیق و بعضی
 سفا و معکوس آن بود و این قسم از دو بعضی که متواتر
 و سفا و بود بساعات ثانی و در بعضی مشخص کرد و بعضی
 منتظم است که از متد با این بعضات سادی باشد و بعضی
 غیر منتظم معکوس آن بود و ممکن است اینکه بعضی در حال صحت
 منتظم و در حال حجت منتظم گردد و در بعضی خلاف
 شود که در زمانیکه توقع حرکت دادیم سکون در شریان است
 دهد و این قسم از بعضی دلالت بر ارض قلبیه و عطل
 وضعف مزاج و تگون دیدان در معاد نماید و ممکن است

و ادان است

اینکه دلیل بر آنست که ^{۱۲} بعضی است که جمیع نبضات
 در سینه و عظمی و صلابه مشا بر برونند و بعضی مختلف بیکدیگر
 آن باشد و گاهی اختلاف و تشوش نبض بمقدور بود که
 بر طبیب شنیده شود که از کدام نوع و از کدام صنف است
 و گاهی نبض خفیف و غیر محسوس و ساقط گردد آنچه از انواع
 نبض که مرقوم شد نزد اطباء عصر و تشخیص امراض است
 ولی نبضاتی که جالینوس بطریق تجربه ضبط آنها کرده
 اگر چه ذکر آنها در اینجا موجب تطویل در کلام است
 لکن برای آن جهت طالبین و استحضار از آنها خالی از نماند
 خود و اقسام نبضی که مرقوم شد چهارده قسم بودند و اول
 نبضی که جالینوس بطریق تجربه ضبط کرده سه و شصت
 قسم بودند ^۱ نبض طویل آنست که شریان تمام اصابع را بزرگ
 تر نماید ^۲ نبض مقصر آنست که شریان را با اصابع رقیع نماید
 و اگر زیاد از این اصبع بود از اصبع تجاوز نکند ^۳ نبض

آنست

آنست که شریان وقت قیام متدبجانب اصبع گردد و دنیا
 از قدر طبیعی عرض اصبع را فراتر گیرد ^۴ نبض ضعیف آنست که شریان
 در عرض اصبع ضعیف بود ^۵ نبض عاصف آنست که شریان
 در انحاء قیام مرتفع گردد و چنان محسوس گردد که گویا اصبع
 از خود دور نماید ^۶ نبض متعین آنست که شریان غیر محسوس
 بود ^۷ نبض عظیم آنست که شریان در جهت طول و عرض و
 ارتفاع دفعه و طعن مرتفع گردد ^۸ نبض متعین آنست که
 استدلال شریان در اقطار نبض خفیف بود ^۹ نبض سریع آنست
 که نبضات شریان نسبت بحالت طبیعی ^{۱۰} نبض
 بطی آنست که نبضات شریان نسبت بحالت طبیعی ^{۱۱} نبض
^{۱۲} نبض متوازی آنست که دندان واقع مابین قرصین فقر
 از حالت طبیعی بود و این قسم از نبض را نبض متدارک
 و شکافقت نیز گویند ^{۱۳} نبض متفاوت آنست که دندان
 واقع مابین قرصین اطول از حالت طبیعی بود و این قسم از

بنفشه خراش و بنفشه تخلص نمی گویند ^{۱۳} بنفشه قوی آنست که
 شیران اصابع در تقو قریع نماید و بمق انا مل ^{۱۴} سد ^{۱۵} بنفشه
 ضعیف آنست که قریع مد کو و ضعیف بود ^{۱۶} بنفشه صلب آن
 است که اگر بخواند شیران را با نامل منضبط نماید منضبط
 نکرد و بلکه انا مل از منضبط و منظم شود ^{۱۷} بنفشه این
 آنست که شیران مطامع انا مل بود ^{۱۸} بنفشه مثالی آنست
 که شیران نسبت بحالت طبیعی مثل بود ^{۱۹} بنفشه خالی آنست
 که شیران نسبت بحالت طبیعی خالی بود ^{۲۰} بنفشه متورم آنست
 که نبضات شیران در سرعت و عظم و صلابه و غیر آن مساوی
 باشند ^{۲۱} بنفشه مختلف آنست که نبضات شیران در بزرگی و
 باریکی بیکر مساوی نباشند ^{۲۲} ذنب الفا و آنست که اگر شیران
 تدریج از دایره نقصان و یا از نقصان زیاد و مختلف شود
^{۲۳} بنفشه ذوالقرآن آنست که شیران زمان بعضی نوب قریع
 ساکن گردد ^{۲۴} بنفشه غریزه آنست که شیران اولاً اصابع او را

بر سوز

به بلز و نا آسیر متفرع نماید ^{۲۵} بنفشه متوج آنست که شیران
 تدریج در تحت اصابع مرتفع شود ^{۲۶} بنفشه دودی آنست
 که هر که شیران مشابه هر که دود بود ^{۲۷} بنفشه نمل آنست که
 بنفشه در غایت صغر و ضعف بود هر که آن در تحت اصبع
 چون حرکت نمل باشد ^{۲۸} بنفشه مرقش آنست که در شیران
 حالتی بنفشه عینه هم رسد ^{۲۹} بنفشه شنج آنست که شیران
 منند و در شنج بود ^{۳۰} بنفشه منادی آنست که اگر شیران
 چون منادی مختلف گردد ^{۳۱} بنفشه حاد آنست که شیران چون
 سوزن مرتفع شد اصابع را سریعتر قریع نماید ^{۳۲}
 بنفشه منتظم آنست که انقباض مابین نبضان مساوی باشد ^{۳۳}
 بنفشه غیر منتظم بعکس آن باشد ^{۳۴} بنفشه غلیظ آنست که
 مرکب باشد از بنفشه شامی و بنفشه عریض ^{۳۵} بنفشه دقیق
 آنست که مرکب باشد از بنفشه ضعیف و بنفشه تخفیف ^{۳۶} بنفشه
 سلی آنست که شیران از قریع خفیف ابتدا نموده تا آنکه مجدداً

زیاد و رسد پس تدوین راجع شده و بحال اولی و جهت نماید
 نفس ملتوی آنست که در شرایط حالت التوافق محسوس گردد
 باید دانست اینکه حرکت شرائین بواسطه صفر و یک حجم و بسط
 سطحی و غایز بودن آنها نسبت بیکدیگر در بعضی اشخاص
 مختلف میگردد و نیز شرائین متناظره و متقابل در شخص
 اغلب و حرکت اختلاف بهرسانند مثل آنکه شرائین زنده
 در بعضی اشخاص در حرکت مساوی با شرائین زنده
 نبود و هکذا سایر شرائین متقابل که در حرکت اختلاف
 بهرسانند **در بیان اوضاع و علائمه آنکه در**
 شریه ظاهر گردد اندازان جمله استند در مجموع بدن و یا
 عضو واحد بواسطه همچنان خورد در وقت بوقوع نیز ظهور
 سیلان دم که جوشش و اندر قوا اتصال عروق مذکوره باشد
 از جمله اوضاع عروق شریه باشند و گاهی بواسطه ضعف
 قوی از عروق شریه دم سیلان نماید و نیز بواسطه اثر بسیار

خارجیه

خارجیه از عروق شریه دم سیلان کند **در بیان** در بیان
 اوضاع و علائمه آنکه در اوردده ظاهر گردد چون تدوین اوردده
 عقیده که در بعضی علل بخصوص در املاآت دمویه باشد
 که در دماغ انعکس در اوضاع هاده و نوب هیات نیز آورده
 قایم گردند و در صرع و املاآت شریه و وسیع شوند و در
 عضو یک اودام سرطانی در اوضاع شود و اوردده اطراف آن نیز
 وسیع گردد و بواسطه اموری که تخصیص از آن بر طبیب واجب
 توسع و دوال و رید بود ذکر آنست که در وید گاهی بواسطه
 بطون قصد در بهرید و بسیاری از اوقات توسع و تند دانی
 و رید سیب انفعال آن گردد که قابل تدبیر و علاج نبود
 و این اثر یعنی والی و رید در افعال خنده و حالین و استخرا
 که قیام آنها بطول انجامد و اوردده سطحی ساق یا آلتان
 بهرید و گاهی در ویدی برخلاف حرکت طبیعی حرکت فتنه
 نماید چنانچه این حالت در هر یک از عروق متکاسم که در شرائین

در شریه

و در جبین

ورم

ورم

ورم

ورم

وین اصبعی بلون نم جان کرده و در عدل التماس بر روی
 حجاب بود که او حجاب التماس گویند و این حجاب در التماس
 صد و بیست و شش و در حجاب التماس قلیل الوقوع و در
 اراض عذیم الوقوع بود و هر چه التماس شدید بود حجاب
 التماس غلط در مادی اللون باشد و اگر التماس اخف باشد
 حجاب التماس از روش باشد و در صورتیکه حجاب بود
 از مکرر دم جدا کرده فساد نمیدانند و در شرح کرده
 باید داشت آنکه تغییرات مذکوره که در دم ظاهر شوند کل
 و ذاتی باشند بلکه از جمله تغییرات موهی باشند که اکثر اوقات
 ظاهر شوند **نکته** از دوزخا مای طبی یاد پس در صورت
 هشتاد و شش و هفت عیوی که موقوف است باشد
 دو بیت هشتاد و چهار هجری در ولایت ماکن که کاف
 ولایات ترک است دو طبیب معروف یک و یک بود که
 لیان نام در چند حیوان و در انسان شخص نموده اند که

خون

خون بدن مقدار کل بدن چه قدر است و در کوفت غذا
 خون کل بدن او نیست بوزن بدن او نیست و هیچ یک است
 و در بره نیست و یک در دوازده یک و در انسان هشت یک
 است بدن هیچ اضافی بلکه وزن او شصت هزار و صد و
 گزیم بود سر برین اند و بعد از رفتن خون از بدن او وزن
 بدن آن چاه هزار و شصت گزیم و خون خارج شده از شش
 پنجاه روز با نصد و هجری گزیم بود و بقیه خون که در بدن
 مانده بود و بواسطه بریدن سر از عروق او خارج نشد بود
 نیمی بطریق تمسیل خارج کرده وزن او را شخص نموده اند
 هزار و پانصد و هشتاد گزیم بود که نام خون بدن این شخص
 هفت هزار و پانصد و بیست گزیم بود و نسبت هفت هزار
 پانصد و بیست گزیم بوزن کل بدن که شصت هزار و
 هجری گزیم بود نسبت شش است و گزیم از اوزان طب فرنگی
 است که عبادت از هجری گزیم است چون پان این مطلب

و دانستن او بجهت طبیب لازم بود از این جهت اشاره باین مطلب
 نمودیم و از رده نامهای طبی نقل کرده در این کتاب مرقوم
 داشتیم **فصل نهم** در بیان اعراض و علائمی که در عروق
 اتفاق افتاده ظاهر گردند اگر چه تمام تغییرات عروق اتفاق افتاده
 درست معلوم نشوند ولی غیر از آنکه در مری و معده و کبد و
 معلوم گردید چون حمی و صلابه و فصلابه و غده و علائمی که
 و اشتیاق آنها در ذی افنجی و طاعون و خفایه و در مری
 جلد به مخصوص و حری و مکه و حمی **فصل دهم** در بیان
 اعراض و علائمی که در حراره غریزیه ظاهر شوند با آنکه حراره
 غریزیه که در بدن موجود است در حالت مرضی و عوارض
 افعال بدن نیز قابل تغییر و تبدل بود و در بلاد باره زاید
 و در بلاد باره ناقص گردد و ترزاید و ناقص آن بعد از آنکه
 مناف با حالت محتمل باشد از او در مرضیه است و محتاج
 و تدبیر بود و از جمله اموریکه بر طبیعی قهر و اولاد و مست

آنت

آنت که طبیب دوست حق داد و حراره و برودت متعادل
 کرده پس از آن بدست و پاسبینه و صورت و بطن و ریه
 و با موضع مرض گذارد و بقدر نیاز ده تا نیمه طول دهد
 تا آنکه بزرگوف تشخیص کند که در کدام موضع حرارت
 زیاده و در کدام محل ناقص است و این تغییرات چهار نوع
 برند ترزاید و ناقص و بطلان و مساوی ترزاید حرارت
 چنانچه حرارت با اختلاف فاسان مختلف گردد با اختلاف
 ارض نیز مختلف شود مثل آنکه در ارض خفیفه حرارت
 بهرساند و در حیات شدید باشد بد و ملتب شود و گاهی
 در بعضی و گاهی طبیب و در بعضی احساس ترزاید نماید و قدا
 حراره گاهی در جمیع اعضا بود گاهی مخصوص بعضی واحد
 باشد و در عین حال حراره نیز ترزاید بهرساند و در عین حال
 حراره باطن کفایت ترزاید شود و در صلح حراره جبهه زیاده
 گردد و در اکثر ارض خصوصاً ارض حاده حراره بطن زیاد

وخواه شد بد شود و تر اید حراره کاهی ثابت و کاهی بطور متغیر
 و در مصالح آن از جنه عصبیه و نه استیلا با احساس در می
 طشت کاهی حراره با قوه عظیم غیر منظم بود اما تا قس
 حراره عزیزین به چون از حیوان باعتبار شدت و ضعف
 جنین و کلیه و صورت و کیفیت نیز مختلف شود و حراره
 عزیزین در مصالح آنها در بال کلیه رفقه و باطل گردد و
 در این صورت کاهی کل یعنی مخصوص کل بدن بود و کاهی
 کاهی جزئی باشد یعنی مخصوص عضو واحد بود اما قس
 حراره آنست که بعضی شکایت از برودت عضو کند که با
 بالیده از آن عضو احساس حرارت نمایند و یا آنکه
 بالعکس شکایت از حراره عضوی نمایند که بالیده از
 برودت محسوس گردد چون غایب یا که در دست و پا
 غایب گردد و در این صورت بعضی در عضو با و غایب
 حرارت ملتهب کند و حال آنکه در آن عضو نقد از حرارت

تر اید

نبرد

نبرد و نیز در صورت فساد حرارت و در ظاهر احساس حراره نماید
 در در باطن احساس سردی و در کند و بالعکس **فصل ششم**
 در بیان اعراض و علائمی که در افرازا ت و افراغات حادث
 گردند و این فصل بشکل بر دو قید است **فصل اول**
 در بیان ترشحات بدانکه آلات مخصوصه چون اغشیه
 بفسد در رطوبات ثانویه چون راجع به کرده بخارج دفع نمایند
 و ترشحات علاوه بر آنکه حافظه نموده بدن و دفع آید از برای
 اعضا و موجب اتصال و اتحاد بعضی از آنها با بعضی دیگرند
 و باعث تمهیل حرکات اعضا گردند و دخل عظیم و منفعت
 و در تعادل کل میان هر یک از اخلاط با بعضی دیگر دارند
 که موجب اصلاح سیالات شد و آنها را از برای نقدیه
 آماده نمایند و از کیفیت حدود افرازا ت در این کتاب
 چیزی مرقوم نکردیم و مفصلاً در علم با مود طبیعی انشاء
 کیفیت حدود افرازا ت مذکور کردیم ولی آنچه در این کتاب

موقوف شود سیالات ترشح بود و اعراض و علامات متعلق
 ترشحات سه صنف بودند صنف اول ترشحات طبیعی است
 و صنف ثانی ترشحات مرضیه است و صنف ثالث ترشحات
 صناعیه است ترشحات جلد بیه و بلغمیه و رطوبات
 مفصلیه و سفید و حیض و امثال آن از صنف اول و
 سیالاتی که اندک اندک ترشحند از صنف ثانی و سیالاتی
 که از قشره و کی بود از صنف ثالث باشند اما صنف اول
 بدانکه ترشحات جلد بیه در حالت طبیعی حمل و دفع
 در جمیع اعضا مساوی و بیک شرف و بندرج زیاد
 شد قبول صورتی نمائید و ترشح عرق متوسط است و
 هوای موکات بدین و انفعالات نفسانیه و امثال آن
 بود و تغییر در حال مرین قلیل و نفوذ جلد محفوظ باشد
 که در صورتیکه با عدال ترشح نماید و ترطیب جلد کند
 این حالت را نداده و گویند و در صورتیکه بسیار ترشح کند

دفعه

قطره بر روی جلد جمع شود عرق گویند و عرق کاه از تمام
 اعضا و کاه از بعضی اعضا و در بعضی ترشح کند و بعضی
 اوقات در بعضی از اعضا بسیار و در بعضی اعضا دیگر
 قلیل بود و کاه در غشوی چیه و وسط صدر نباید کرد
 چنانچه در سسلوین شاهد شود و در صورتیکه عرق
 غریبه باشد اکثر در باطن کف و وسط صدر و چیه ظاهر
 گردد و طبیعت او کاه حار و کاه بارد و قوام آن کاهی
 لزج و کاهی غلیظ و کاهی لطیف و رفیق و مالی بود و لون
 آن کاهی مایل بصفرة و کاهی مایل بحمره گردد و کاهی سبز
 اللون شاهد شود و در و در اول از امر خارج و در
 دیابیطس و استسقاء با الکلیه معدوم و بیوشه در
 جلد حادث گردد و لیکن آن با نفوذ و بعضی اوقات
 متین و در جلدی و حصیه مشابیه بر آنچه پیش شود
 اما ترشحات بلغمیه مثل ترشحات جلد بیه در حال صحت

جفاف

نیز معتدل و تدریج خارج شد دفع کرد و ترشح بلغم در سینه
 که اطعمه تناول شود بجهت سهولت از دماغ در دهان نزاع
 هم رساند و در حال مرض کاهمی باید و کاهی ناقص و کاهی
 باطل و کاهی فاسد گردد و در زکام از غشاء بلغمی انقباض
 انقباض بلغمی بصوم و فم سرتپ نماید و در دو رتانی از زکام
 نماید و در دو رتانی از حیات شد بدنه ناقص گردد و در حال
 مرض از بخار صلبه اوین تمیز گردد و چنانچه کاهی با شانه
 و کاهی با ریخته می و کاهی با زهره بود و لون او کاهی سفید
 و کاهی اخضر و در دو سنا ریا امر و در حیات شد بدنه
 کاهی اسفند و در سولای این علل بعضی مائی بود و قوام آن
 در زکام و اسهال بلغمی رقیق و در زکام عتیق غلیظ و در
 در ورمی مضائق بلغم مزج ترشح شود و مری را با
 مخلوط نباشد و در علل سانه با بول مخلوط گردد و در
 دو سنا ریا با بول و در دق با طعام و کاهی با خوراک مزج

اما صنف ثانی که ترشحات مرضیه است بدانکه اعظم
 ترشحات مرضیه از حینه ناشی شده و قبح بود و در حصول آن
 اطباء اختلاف نموده اند بعضی بر آنند که بدنه اول در دماغ
 شیران حاصل شده و بعضی دیگر ترشح نماید و بعضی دیگر
 منکر وقوع شده و در شیران کشته چنان گویند که بدنه از
 انقباض دم و در بعضی اعضا ناشی شود و این قول نزد
 عامر از اطباء مقبول بود ولی قائلین باین رای دو فرقه
 بودند فرقه اولی بر آن اند که یکون بدنه از اجزاء مختلفه
 یعنی از فضلات عضو متجمع بود فرقه ثانیه بر آنند که
 یکون و حصول بدنه از ترکیب کیمیای میان سیالات
 مختلفه موجوده در عضو باشد بخصوص از ترکیب لاف
 و سمن و اطباء مصر این دورای را قبول نمایند و حصول
 بدنه را بر سینه آن دانند که مایه دوم ترشح بعضی متجمع نموده
 و بدنه قلیل در آن عضو نمک و متوقف شده بدنه متکون

کردیم آنکه هرگاه با اسفنج بطور تریخه را جمع نمایند
 و بعد فساد داده خارج سازند فی الحقیقه مدینه بود بلکه
 مانده دم باشد که رقه و غیره برسانند و سواى رباطات
 مفصلیه را و تا در بعضی جمیع اعضا قابلیت و صلاحیت از
 برای تکوین مدینه دارند و هر عضو که در مدینه متکثر گردد
 قبل از حصول مدینه لابد وى در او عارض گردد و
 بعد از حصول در مدینه هم رسد و مدینه بجهت تغیر اینکه
 در او حادث گردد مختلف شود مثلا در جروح کبیره
 بسیار ترشح نماید و بعد از مرماة حتمیه و در نقعالات
 نفسانیه شدیده و استفراغات کم ترشح کند و در کباب
 نسبت با یام جریان مدینه بسیار بود و لون آن اغلب مایل
 به صفره و یا خضره و گاهی مایل به قرمى و یا اسفنجی گردد و در مدینه
 یقان گاهی اصف و گاهی جمیع اجزاء آن متلون بلورى
 و گاهی مختلفا لالوان بود و بجهت قوام هم گاهی غلیظ و گاهی

رفیق

رفیق و رانجه آن متعفن و مورت قیام و اغلب بدون
 طعم و گاهی حریص و نقل طبیعی آن از بد از نقل یا مقطر
 و از انجینه است که هرگاه در آب اندازند متفرد کند و در آب
 گردد و تا اثر مدینه در بدن با اختلاف مختلف شود مثلا هرگاه اعضا
 در جلد هم رسد موجب اسلاخ آن گردد و در صورتیکه در ریه
 ترشح طویعی حادث شود و هوا را بوی خورده در مدینه قلیل
 کال عفونته و در او حادث گردد که باعث تنبیر در افعال
 طبیعی شود و این از مخصوص جروح خاصه و حبه بود بلکه
 در صورتیکه در اجزاء بطبیه واقع شود موجب ضرر کلی
 باشد و گاهی مدینه متکثف بکیفیه سرتیه گردد چون مدینه
 جدرى و یا از غنچه و سواى مدینه کوریت بعضی ترشحات
 دیگر بودند چون ثوریت جا و سببه و نادر فارسی و تقریر
 حیلد راس در مبینان و در بعضی اطفال آب زردى ترشح
 نموده بواسطه ناس هو خست شده فتر گردد و صفات

و بیان ترشحات صنایع باید داشت که بیان ترشحات
صناعیه در مجرای عرض و علامات اگر چه مناسب
نیست ولی ذکر آنها بجهت طبیعیه خالی از منفعت نبود
در امری خفیه که ضعف در قوی مرضی حادث نشود
مقدار ترشحات صنایع کثیر و قوام آنها غلیظ و عین
متن و مضوی که مذکور شد کند و دردی اللوز و کاه
مژه او شدید و حرا و کثیر و در امری که عاقبت آن
نیکن بود مایه بود و قوام او بصورت واحد نبود
کاهی با حین مخلوط گردد و با راجحه متن و متفق بود
بقی که شکل او نتواند شد و لون مضوی که در او شریخ
ماند صنایع میل آورده اند کاهی ایمن و کاهی سرچ و مان
کاهی اسود و کاهی بد و ناصب و کاهی با حسن شدید بود
فصل نهم در بیان افزایشات بدانکه افزایشات ترشحات
در حال صحت سبب از بر حفظ تعادل کلی میان افعال

بدیه

بدیه بودند و افزایشات در صورتیکه زیاد کردند ترشحات
ناقص شوند و بالعکس و در حال مرض هر دو کاه و دفعه
و احکام ناقص کردند چنانچه در مرض دو شاهد شود
که تراید اجزاء مختلله نسبت با اجزاء صفته موجب هزال و
دور کردند و در دو داول و ثانی از امر حادثه ترشحات
و افزایشات هر دو ناقص شوند و بطوریه و عیسکه از جمله
افزایشات بدیهات در حال صحت بقدری بود که کفیه
ملحمه را بر طوب نگاه داشته بصورت جاری نکرد و کاه
بر سطح سرور و خور و تابی بروده زاید است بصورت
جریان نماید و متافصا آن ندره ذین شود و در هیات
مختلطه و در اختناق هم و الحیولیا نیز تراید بهرساند و
ترایدیکه در انتزاع عذاب حادث گردد کاهی از امر ضعیف
و کاهی از آن رویش باشد و سبب آن لعاب اکثر با
استفراخ لثه و لسان و در آن امر باشد و در اکثر امراض

ما و نه ناقص و در بعضی از اوجاع عصبیه حریف و خرقه کرد
 و در بعضی از علل مانند مایل بطعم بول بود و در دهان کلب
 متکلف بکیفیه سرایت کرد زیرا که شخص مصاب باین
 مرض هرگاه اشخاص دیگر را ندانند و صاحب دهن آن
 دارد خون آن اشخاص شود این مرض در آن اشخاص نیز
 و صفرا که یکی از افرازات بدن است در بعضی ^{از} صور
 کبد و امثال آن زاید گردد و در آنجا در مجرای صفرا بران
 و صفرا در بول عارض شود و تغییراتی که در رطوبت بیاض
 که در لوله کرمی ^{باز} با نگر یاس حادث گردد در دست شناخته نشود و بول
 که از این از جمله افرازات بدن است هر روز مجبّر
 تقریباً مساوی با یکدیگر بگردند و در بعضی اختلاف
 و اقلیم و سایر استقامات مختلف گردد و در بعضی تولد
 حاد و شفاف و بیالیمون و با خونی و موضعه طعم در بعضی
 حاد و در صورتیکه مدتی در قاع و نه بماند و سر شود

جود

هر کیفیت و تغییر در قاع و نه را بسبب خود و بول شفاف
 گردد و اینجاست بعد از گذشتن دو روز یا سه روز
 چون راجعه نر شود و استهلاک شود و بول بواسطه نایش
 اطعمه را در بول آن تغییر کرد مثل آنکه بواسطه خود
 خیارشور و تر اکب معموله آن بر لایحه حدید شود و
 صورتی شرب طبع خاص امر در صورتیکه تغییر
 شود از بول راجعه نر استهلاک شود و انواع تغییرات
 نیز در بول بهر مدتی که در دو روزی بول اضطراب
 و وجع خارج شود و در تقطیر بول قطره قطره و در
 مانند بافتور و قیاس خارج گردد و در سلس البول نیز
 انقطاع متعاقب گردد و گاهی از مجرای اصلی خارج نشد از
 ناف و معده و تقسیم و صفی و تحت تقصیب خارج شود
 و نیز مشاهده شد که بول بطریق نزاع و قی خارج گردد
 و در انحطاط بعضی از این و در بعضی زاید باشد و در

در اشعار

در این مقامات ظاهر شوند بدانکه در بعضی از علل غصه و در ارام
التهابات شدید چون ذات الحبیث غیر آن است ناقص
گردد مثل آنکه بول قلیل و جلد یابس و اینم ناقص شود و در
صورتیکه قوه شش زاید گردد و جلد و بول کثیف و اینم
زاید شود و در استسقاء طبل محلی هر چه قوه شش زاید
است و استسقاء ناقص شوند و بالعکس هرگاه شش ناقص
شود استسقاء و استسقاء زاید گردند و در استسقاء و صدمه
و یا بیضی قوه شش زاید گردد و **فصل ششم** در بیان
اعراض و علل آنکه در غده ظاهر گردند تقیفات و افعه
در تغذیه در حال اتحاد که چه در حال حین شناخته شوند
طی با وجود این بعضی از انواع آنرا مذکور کردند مثل آنکه
تغذیه بدن کامی زاید کامی ناقص و کامی فاسد بود و در
امضا شیک حین از آن سلب شده تغذیه با کلیه باطل
و زاید و ناقص افتد بواسطه همین و غیره معلوم شود

و بعضی در صورتیکه بد رجعت افراط رسد از اعراض ضعیف
نبرد و نقصان تغذیه در امراض کاه و کاهی بعضی
انقضای دون بعضی بمرسد و فساد تغذیه اکثر سبب
مستقل از برای حدوث امراض بود و کلیات غیر طبیعیه
چون سلعات و غیر آن و انحناء و اعوجاج عظام و انواع
فسادت دیگر بواسطه فساد تغذیه بودند و همچنین بطلان
نشو و نما در صبیان و بقاء آنها بحالت ولادت بواسطه فساد
تغذیه باشد و کاهی از فساد تغذیه در جنین در وقت
ظهور و غیر آن عارض گردد **مقاله نهم** در بیان اثر
وعلاماتی که در افعال تناسلیه ظاهر شوند از امراض و علامتی که
در فصول سابقه مرقوم داشتیم در حق انسان مابین
وانات مشترک بودند ولی امراضی که در امراض تناسلیه
شوند با اختلاف جنس مذکور و انواع مختلف گردد اما
افزاینی نماید خروج آن در حال جنه و کثرت افزاین زیاد

از قدر

از قدر طبیعی نادر یافت گردد ولی در انحراف یا بیش که سبب
آن مشق باشد تراید بنی بسیار تفاوت افتد و در مرض شش
بکثرت شهوة نیز تراید بهمرساند و در سوا این دو علامت
گردد و در درونی با جمیع خارج گردد و در بعضی اشخاص
در وقتی دون وقتی بد و نشو و نما و بنوع سیلان نماید
موفق که عبارت از جنین می بود در عسر از تلخیص بود
و کاهی از بیماری مخصوصه مد و ل کرده داخل ممانه شده
با بر لغا درج گردد و بطلان قوت تنوع و در فضیلت آن عباد
منوعه موجب نقصان باه گردند و در بعضی در دو اخیر
از امراض مرض جنین و نفاس و جنین با باطل کردند
و بسیار مشاهده شود که این اختلالات انحراف طبیعیه
کرده بطرف مختلفه سیلان نمایند و در صورتیکه در
مثلاً برضه بود بعد از وضع جنین نفاس ناقص گردد و
در درم صفاق با کلیه معدوم گردد و در حال انفراز

لبی دایما ناقص **کلیه** و گاه با کلیه حبس و گاه مفقود گردد
 و بر طبق این نیست که بواسطه انس و حر و دویة بالیه
 که کسی بآه هم است دقت و اهتمام در این غرض
 حساسه و اولی و ثبوت و غیر آن نماید تا آنکه در تشخیص
 این مرض آن در خط واقع شود **مثال شایع** در بیان
 تبیهات و علاظاتی که متعلق با عرض مرضیه بودند
 در بعضی از این مرض واحد و در اکثر آنها اعراض متعدده
 ظاهر کردند و بحسب اصلیه و فرعیه کلیه و جزئی و
 ذاتیه و عرضیه و امثال آن مختلف کردند و در تفرقه
 این مرض و تشخیص آن دقت و اهتمام کامل لازم بود و در اهمیت
 تشخیص این مرض دقت و معائن نظر در این ذاتیه و علا
 اصلیه هر مرضی که ثابت کند مثلا در ذات الحجب
 عرض ظاهر کردند چون حمزه و هبه و وجع جنب و صداع و
 اختلال حواس و عطش و تزلزل نفس و سعال و سرجه نفس

و غیر اینها

و می و اولی و ثبوت و غیر آن نماید تا آنکه در تشخیص
 این مرض آن در خط واقع شود **مثال شایع** در بیان
 تبیهات و علاظاتی که متعلق با عرض مرضیه بودند
 در بعضی از این مرض واحد و در اکثر آنها اعراض متعدده
 ظاهر کردند و بحسب اصلیه و فرعیه کلیه و جزئی و
 ذاتیه و عرضیه و امثال آن مختلف کردند و در تفرقه
 این مرض و تشخیص آن دقت و اهتمام کامل لازم بود و در اهمیت
 تشخیص این مرض دقت و معائن نظر در این ذاتیه و علا
 اصلیه هر مرضی که ثابت کند مثلا در ذات الحجب
 عرض ظاهر کردند چون حمزه و هبه و وجع جنب و صداع و
 اختلال حواس و عطش و تزلزل نفس و سعال و سرجه نفس

4

و در عمل سینه و رحم و کبد سعال و در این اعضا و باغیه
 بطوریه فی وقتل ان حصول فی اختلاص شفعه فعل و در عمل
 و بدانیه اشاع انسان عین و در جرح راس ^و التماسک
 و در مطبقه و محرقه هذیان عارض کرد و از جمله اراضی
 علاقه است که هرگاه در ضعیف مدعاوت کرد در چشم
 دیگر که صحیح است ضعف عارض شود و همچنین در صورت
 یک از دو کلیه متورم باشد خروج بول از کلیه دیگر بواسطه
 ربط و علاقه که با هم دارند باطل کرد و ارتباط میان
 اعضا بواسطه شطایا عصبیه است که میان آن اعضا
 واقعند و اعضا ربطیه هر مرغی در موقع خرد در میان
 اراضی و علامات امراض خاصه مذکور و میان است ^{شبه}
 در این کتاب بر قوم کرده که قوانین کلیه اراضی و علامات
 کلیه مضیه بر بند ^{بند} علاقه و ربط میان هر یک از اعضا
 عبارة از مشارکت و ارتباط است که میان هر یک از اعضا

در حال

و در حال محترض فرقی نبود ولی این ارتباط و علاقه در حال
 مرض بهتر ظاهر کرد و در فعل هر عضو مربوط و منوط
 بفعل بقیه آنها بود و در این ارتباط و اتحاد حق باقی
 شود و هرگاه عضو از اعضا مشتق و الی عارض کرد
 اعضا دیگر با او شریک باشند و بعضی اراضی در آنها
 ظاهر کردند و اعضا همچنان عضو واحد که نشان
 شد مرض است نادر بود و هر چه همچنان عضو شده
 فعل آن عضو شد بدتر شود مثلا هرگاه شخصی مبتلا
 برض و خسر کرد در مرض احساس بر جمع راس و کسر اثر
 و هم شد بد و تنوع و عدم اشتباه و بعضی محترضان در
 این صورت وری که مرض با او پیدا کرده و در یک از آنها
 محسوس است اصل مرض او باشد و بواسطه ارتباط و علاقه
 همچنان دو رخ بهر سبب مدع و در قلب همچنان عارض
 حرکات و سریع و هم عارض کرد و هر چه قابلیت قوی

در بعضی زباد و هیچ عضو هم شدد باشد اعراض ربطی
 علاقه ظاهر و اقوی بودند و در اطعالت و نساء قابلیت هیچ
 بیشتر بود و از این جهت اعراض ربطی و علاقه در آن باشد
 تر باشد و در امراض حاده کثیر و در امراض مزمنه قلیل بود
 و در امراض اعصاب و امراض غشای مخاطی مسائل هضمیه
 و قلب جلد و ریه و غشیه مصلیه و مفاصل و رحم و
 خصینان و کلیتان و مثانه و کبد و عضلات و غشای
 انواع اعراض ربطی و علاقه ظاهر کردند و در امراض
 بانگراس و طحال کمتر ظاهر کردند و بر طبیب معالج لازم
 است آنکه اعراض ربطی و علاقه را تا اعراض اصلی را
 حقه متعصب باشد تا آنکه عرض را برض اشتباه نکند و در
 معالجه بختان و در **باب خامس** در بیان جریان امراض
 آما و این باب شمل بر سه فصل است **فصل اول**
 در بیان قوای صور امراض بدانکه هر مرضی که از امراض

از بدو

از بدو و ظهور تا انقضاء آن پنج واحد بود آن مرض را مطبقة
 الصورة گویند چون حیات دانه و هرگاه اعراض آن مختلف
 کردند آن مرض را مختلفه الصورة نامند چون حیات نا
 و غیر آن و حیات نائیه هرگاه هر دو نه بود همی بوی همی
 بلغمی و مخاطیه نامند و اگر یکی و فاصله شود نوبت و اگر
 در دو روز فاصله شود نوبه ربع و اگر در دو روز نوبه آید و یک روز
 فاصله شود نوبه ربع معکوس گویند و نوبه غش و سندس
 و سیم و بنی نادریافت کردند و اگر اوقات نوبه صبیح بود
 نوبه صبحه گویند و اگر اوقات آفتاب نیم ظلم فاعه باشند
 نوبه مظهره گویند و اگر هر نوبه که میاید بحسب زمان قبل
 از نوبه گذشته باشد نوبه اقبالی و اگر بحسب زمان بعد از
 نوبه گذشته باشد نوبه اداری گویند و نوبه اقبالی
 نسبت نوبه اداری ارده بود و گاهی متقل نوبه غشی
 شود و هرگاه نوبه یک روز سیک و روز دیگر سنگین آید و

و سبلان دم و غیر آنها نماید و بعضی امراض چون نفوس
 و سکنه و انتصاب النفس باشند که اکثر در سبب ابتداء
 اما وقت زیاد و قوتی است که در آن وقت امراض مرضیه شد
 کردند تا وقت و قوت و قوتی است که در آن وقت امراض
 مرضیه و نقص کردند و از آنچه هستند شدید تر که چند
 وقت اعطاط و قوتی است که در آن وقت امراض مرضیه ناقص
 شوند و از آنست که در وقت ناقص گذارند و در امراض حاده را
 نماید ناقص و در امراض مرضیه نماید یا شد **فصل ثالث**
 در بیان بعضی از اسباب که موجب تغییر و تبدل در جریان
 امراض گردند باید دانست آنکه اسباب که تغییر و تبدل
 جریان امراض را تغییر دهند متعددند و بنده از جمله آنها
 که تاثیر قوی در جریان امراض نمایند سن طفولیت و شباهت
 و مراحم و سوس و صفراوی و قوت بنیه و ضعف جبهه و ضعف
 قوت دفعه مزاج بود و شیوه و ده و صبح مساوی نیز از

جمله

جمله اسباب بودند که تغییر در جریان امراض دهند چنانکه بعضی
 از قدما صبح را نظیر فصل ربیع و زوال را نظیر فصل صیف
 و اول لیل را نظیر فصل خریف و نصف لیل را نظیر فصل
 شتاء دانسته اند و تاثیر این اوقات را بعد از امراض
 تاثیر فصول را بعد دانند و از این جهت که عرق در
 حاده اکثری وقت صبح قبل از طلوع شمس ظاهر گردد و در
 رخ و در این وقت و تبلیل گذارند و در آن وقت امتناع
 در این وقت چون فصل ربیع نماید گردد و اضده و طلبیه که
 تاثیر آنها امتناع بود و در این وقت اگر استعمال شوند متبر
 بود و سرعت تاثیر طلبیه و ذبیحیه و قوت آنها در این وقت
 است بر آنکه در این وقت قوت امتناع نماید که در دوران
 طلوع شمس علامات امتناع و سوس و اشتدادت ^{از} التهابات
 خارجیه پدید آیند و علل مرضیه و بعضی از اعیان دور و در
 بعضی لیل و وقت صبح نماید و امراض قلبیه و علل

لایق و استقامت طبع و استقامت صدری و بیخ طیار اکثر
 بوقت سخن نداشتند و نمایند و اختلافات دفعی که در علاج
 هوش میسرند اکثر موجب تغییر در جریان امراض گردند
 و تغییر به ثابت شدن کسی که مشرف به هلاکت بوده اند
 در عقب این اختلافات هوش و کلاه هلاکت شدن اندک
 تأثیر فضل خریف و وقت سقوط اوراق در امراض مزمنه
 مخصوص حل و استقامت هر کسی محقق معلوم بود و اکثر
 اشخاص مبتلا باین دو مرض در این وقت هلاکت شدند
 و در فضل شفاء امراض بجنبه روزگام و نزله همچنان نمایند
 و بعضی از اوضاع فلک نیز تأثیری در امراض دارند که ش
 آنها را صاحب صبح تجربه ثابت شده و حل نیز در تغییر جریان
 امراض تأثیر کل می کند زیرا که بسیار شاهد کرده ام که در م
 حل مرض اشتدادی نگردید و بعد از وضع حل در مدت
 قلیلی اشتدادات ظاهر گردد و اکثر ظهور مرض مبتلا در ^{حل}

باز است

باز است بود **باب سادس** در بیان مدد امراض بد نگرد
 مرض عبارت از ابتدا ظهور مرض تا اتمام آن بود و اکثر
 که از یک روز تا سه روز پیشتر متذکرند که آنها را مرض را
 امراض بومیه گویند و هرگاه از یک روز تا چهل روز افتاد
 بهر ساند آنها را امراض حاده و امراض که از چهل روز تجاوز
 نموده بچاه و یا شست روز و یا چند سال طول کشند
 آنها را امراض مزمنه گویند و امراض بومیه اگر پیش از یک روز
 طول نکشد امراض بومیه ضعیفه گویند و اگر دو روز
 یا سه روز بطول انجامد امراض بومیه طویل یا سدی و بعضی از
 امراض کاه می آید و کاه می فرس برند چون ریج طیار که در بعضی
 اشخاص تا چند روز پیشتر نبود و در بعضی اشخاص بد
 بلکه تا آخر عمر همراه باشد و بعضی از امراض بودند که زمان آنها
 هرگاه نکس و عود نماید با اول ظهور آنها مختلف گردد چون
 رمد که اگر عود نکس نماید زمان نکس آن اطول بود

باب سابع در بیان انتهاء امراض و این باشد
 بر فصل اول در بیان انتهاء امراض و این باشد
 است بر یک مقدمه و سه قید **فصل** بعضی از امراض
 بعضی از امراض باشند در بعضی اشخاص که از برای آنها
 اتمام نبود و بسبب موت آن اشخاص هم نگردد ولی
 بالکلیه از بدن دفع نشد در مدتی حق باقی بود چون
 فلج و ریح طیار که در بعضی اشخاص مدام الحاق باقی باشند
 و اکثر امراض بالعکس از برای آنها اتمام باشد که
 با بجهت و یا موت کردند و یا مستقل برین دیگر شوند
فصل اول در بیان انتهاء و عود امراض بجهت عود هر مرض
 بجهت بواسطه آن معلوم کرد که افعال بدنی در تحت
 نظام طبیعی داخل کردند و در هر مرضی انتهاء بجهت مختلف
 شود مثل آنکه اجماع عصبانی و سیلان موی و امراض
 خفیه بواسطه زوال آن علل و انقطاع سیلان دم و اندفاع

و جمیع ممتنی بجهت کردند و امراضی که صاحب این عرض اند باقی
 آن عرض ممتنی بجهت شوند چون برقان که بواسطه زوال
 صفره بدنی بجهت عود نماید و جمیع که روزگود نیست
 انبساط و در روز منقطع گردد و ادم یا ممتنی به نفخ شوند و
 یا بصله تیر و یا بخلل و یا باختفاء که جمیع لازم آن از دور
 و جمیع و حره و حره یک دفعه و یا بتدریج غایب و محقر گردند
 و انتهاء باختفاء در او را میگردانند و در هر مرضی
 شود نافع بود و در او را میگردانند از سیلان خلیه کردند تا
 بالعکس نباشد و گاهی بعضی از ادم ممتنی بغایت یا بعضی
 موت عضو کردند و جمیع لازم و جمیع و یا بتدریج
 دفعه و در بعضی بتدریج ممتنی بجهت کردند و امراض دور
 و جمیع تا بتدریج در بعضی دفعی در بعضی انتهاء بجهت
 تدبیری بود و امراض مخصوصه بعضی دور و بعضی ^{مداوم}
 ظهور و غیر و بتدریج آن عضو ممتنی بجهت نکردند چون ^{در} ^{ار} ^م

که بواسطه سهولت در تنفس و قلة جمع جنب و سعال خلوی
بلغم دیر و ذوالعمره و جمع و عطش و ذهاب سرعته و نیز و میل
آن با اعتدال و اعتدال حراره و میل جلد بدن بدوده
مکثه بول و کثرت اشتها و بطعام منتهی بجهت شود و آنچه
آنها را غشاء بجهت که مذکور کردید در امراض حاده بود و آنها
بجهت در امراض مزمنه و اینها بدیج و غیر محسوس و قوی باشد
تذکره در بیان کیفیت امراض بروت امراض حاده و امراض
مزمنه در آنها بروت چون آنها بجهت مختلف بودند
زیر که امراض حاده و اکثر دفعه و نجات و سیلابات و موی
مفرطه با ظهور ضعف کلی و قوی بدین منتهی بروت کرد
و بعضی دیگر از امراض حاده و التهابات حد دریه قبل از ظهور
ضعف کلی در قوی بدین منتهی و بعضی از امراض با اضطراب
تشخیص و بعضی با ظهور هاله سیاه منتهی بروت کردند و
بعضی از امراض باشند که با ظهور تب عظیم در وجه و ضعف

در امراض مزمنه

بروت مزمن

و کماله

و کماله در مركات بدین منتهی و بیرون و جفاف در لسان و سر
بلغم و با عدم قدرت بر آن و یا توانای منصف و ضعف نفس
و قسور و یا سقوط آن در برونه اطراف و ظهور عفونته
در بدن منتهی بروت کردند و این حالت را هاله انقباضیه
گویند که اکثر چند ساعت و گاهی چند روز و گاهی چند هفته
بطول انجامد و انتها بروت در امراض مزمنه اکثر تدیجی
بود و در سرطان رحم و سائل ذات الحین مزمن که از امراض
مزمنه اند تا در انتها بروت سریع شود و در اسکودیت
باشند ضعف منتهی بروت کردند و اکثر امراض مزمنه و گاهی
منجر به بق و فزایش شد بعد بروت منتهی کردند و نیز در اکثر
امراض مزمنه و کلمات عقلیه و محاسن مطلقا تا وقت بروت
تخل نکردند و در بعضی از امراض منتهی بروت کردند قبل
از سر روز و چهار روز و نه بروت منتهی بروت
مست شود **تذکره** در بیان انقلاب امراض

و اما آنکه بمرض دیگر باید دانست آنکه انقلاب بمرضی بر می
 دد اما مرضی حادثی و در امراض مزمنه قلیل الظهور بود و در
 صوره انقلاب و اشغال اکثری تنقل با سهال و غیر لازم
 و نایب کردند و کامی مرض مزمنه حادثی و مرضی حادثی شود
 و اشغال در امراض مخصوص با مرضی دخیل بود و امراض
 خالصه کثیر مرضی و کثیر منتقل کردند **فصل ثالث**
 در بیان امراض و ایام مجاری و این فصل شامل بود
 قید است **فصل اول** در بیان تفریق مجاری بدنه که مجاری
 با ملاح الطباعه است از تفریق عظمی است که در مجاری امراض
 واقع شود و در چند نوع بود نوع اول مجاری بحد و این نوع
 از مجاری آنست که در مرض بواسطه او از مرض متخلص شده سبلا
 و محتمل که در نوع دوم مجاری در دفع و این نوع از مجاری
 خطر نیست که در مرض بواسطه آن از مرض خلاص گردد و در
 عطب و هلاکت واقع شود نوع سیم مجاری متفرق و این نوع از

آنست

آنست که در زمان وقوف و یا انحطاط مرض واقع گردد و نوع
 پنجم مجاری نام و این نوع از مجاری آنست که در مرض بالکلیه
 مرض متخلص شود یا بجز نبوت و یا بجز بعضی کماله کرد
 نوع ششم مجاری ناقص و این نوع از مجاری آنست که طبیعت
 قادر بر فعل مرضی بالکلیه نشود نوع هفتم مجاری منظم
 و این نوع از مجاری آنست که با وجود علامات مزمنه فیه
 و احدی مجاری واقع شود نوع هشتم مجاری غیر منظم است و این
 نوع از مجاری سبکس مجاری منظم بود و باید دانست که مجاری در
 جمیع امراض واقع شود بلکه مخصوص امراض حاده و مزمنه
تذکره در بیان آثار و علامات مجاری و این قید
 مشتمل بر چهار بن است **بن اول** در بیان امراض
 و الا تبکی و آثار علامات و آثار اینها ظاهر و هویدا گردد
 و ظهور این آثار در بعضی امراض کثیر الوقوع و در بعضی نادر
 بود و اعضا که مجاری و آثار آنها واقع شود اغشیه مخاطیه و حبله

که در مجاری اشتداد و در مجاری واقع شود و نوع چهارم مجاری متفرق و این نوع از مجاری آنست

وعد و تسخ خلوی و غشیه مایه دم و اعصاب بودند اما آن
 بحرانیه که در غشیه مخاطیه ظاهر کردند گاهی بطریق
 ترشح و گاهی بطریق شورت و خراجات بود و در صورت
 که بطریق ترشح بود ماده ترشحه گاهی بلغم و گاهی دم باشد
 و از این قبیل بود رفاف و نفث الدم و قی الدم و سیلان
 یا سود و سیلان رحم و از جمله آن بحرانیه غشاء مخاطیه
 ترشح مایه دم و غشیه مذکوره چون استقامت و قوت
 شورت و خراجات در این غشیه از آن بحرانیه ابرضه
 بودند و از این قبیل است فلام اطفال و بخارین حله
 گاهی بنده و گاهی بالتعقی و گاهی با ظهور شورت بود
 اما آن بحرانیه در اعصاب غددیه گاهی با ترید قی منفه
 این غدد و گاهی با حد و دردم و انتفاخ و گاهی با شدت
 نفث مخاطیه و اکثر هیات شدید ترشح شود و از این
 جهت که در غدد مخاطیه و بطیه و ورم غدد مغایر

در طغیون

در طغیون بالذات مرض نباشد بلکه از آن بحرانیه این مرض
 بودند اما آن بحرانیه در تسخ خلوی و اکثر مرض ورم و خور
 در بعضی ورم دسوی بود اما آن ورم علامت بحرانیه در
 اعصاب گاهی در جمیع در بعضی عصب و گاهی اشخاص و گاهی تسخ
 و گاهی بطلان یکی از عوین غشیه ظاهر و یا تمام آنها گاهی
 اختلال قوی عقلیه واقع شود **در بیان علائم**
 مندرجه بحرانیه بدینکه با بقا در باطن و علامت مندر
 مذکور که در یک کلام مندرجه هر مرضی قبل از ظهور آن مرض
 ظاهر کردند همچنین علامت مندرجه هر نوعی از بحران
 قبل از ظهور آن نوع از بحران ظاهر شود مثلا اگر بحران
 بطریق اسهال بود قبل از وقوع بحران قی و ابرصا و خروج
 و انتفاخ بطن و جشاء و تفسخ و وند در شریک و حج
 نقد و رکیه و اختلال نبض از علامات مندرجه او بودند
 و در صورتیکه بحران بطریق رفاف باشد غمره و خیر انتفاخ

بغیر همین

آن و شدت حمه در جناح نخری که از رعا ف ظاهر گردد
از علامات مندره او باشند و جمع در نقره قفا و ضربان
شراین صدغیه و طنین و دروی و صم و قیالات نشانه
و در جمع غیر از دیر و اختلاط عقل در بعضی اشخاص و سرعت
در بعض و نفس نیز از جمله علامات مندره رعا ف بودند
و در نقره و سرعت نفس از جمله علامات مندره بجزان نفث
الدم بودند و جثا و قیاس و جمع بعد از علامات مندره
بجزان نفثی الدم بودند و جمع و یقل در قطن و اطراف نفث
و تخر و لابس بل از علامات وقوع بجزان بیا سوز
و کین دین و ظهور تو لنج در دم و وجهی که قبل از عا د
شهر در نسا بهرید و علامات مندره که در بجزان
بیا سوزند که در دید کلا از علامات بجزان بیا سوز
بوند و جمع شر سیف و ند و طین و سانه و قله و قرات
علامات مندره بجزان با در بودند و قشر و خفیه و قله

بول

بول و بزان و بعضی اوقات هر دو به و انتفاخ بطن از علامات
مندره بجزان بیری چونند کف از اطباء اگر چه بعضی بجزان
از جمله علامات مندره بجزان نبندند و در مناسبت
که انعام نبضات بجزان نبندد این کتاب مذکور سازد
نا آنکه موجب یاد دین بصیرت طالبین گردد باید دانست
آنکه نبض در صورتیکه این و ممتلی و متع و متساوی و مت
کرد آن نبض نبض صدر را گویند یعنی دلالت کند بر آنکه
بجزان یا با و رام آلات مد و به و بامض بجزان به نفث
نماید و در صورتیکه نبض قوی و مضاعف و متلی و با
نقعه و توان باشد آن نبض نبض بلعوی گویند یعنی
دلالت کند بر آنکه مرض بجزان بوزم خلق و بلعوم نماید و
لینت نبض بلعوی نسبت به نبض صدی اقل و در نقره
آن ازید باشد و در صورتیکه نبض چون نبض بلعوی
مضاعف و لینت آن نسبت با و اقل و قوی آن ازید باشد

آن نبض را نبض انفی گویند یعنی دلالت کند بر آنکه بحران
بر عارضه واقع خواهد شد و هرگاه ظهور بحران بطریق قیاس
نبض مغشور و غیر مستوی باشد و اکثر اوقات نیز با شوق
و تواتر بود و این نوع از نبض را نبض معدی گویند و در
صورتی که نبض نسبت به نبض معدی غریض و قوی گردد
نبض را نبض معوی گویند یعنی دلالت کند بر آنکه بحران
باسهال واقع خواهد شد و در صورتی که نبض ضعیف
و شافق و غیر مستوی باشد نبض را نبض رمی گویند یعنی
دلالت کند بر آنکه مرض بحران بزوال دم و هم نماید و در
صورتی که نبض غیر مستوی باشد و صلب و غلیظ باشد
آن نبض را نبض کبدی گویند یعنی دلالت کند بر آنکه بحران
بدرم کبد نماید و در صورتی که نبض غیر مستوی باشد
و لنبقات شریان از جهت فرق مستوی و از جهت زمان
تختلف بوزن نبض را نبض اسودی گویند یعنی دلالت کند

بر آنکه

بر آنکه مرض بحران بزوال الدم شرعی نماید و در صورتی که نبض
منتظم و مستوی بود و لا تأثافاً تا صغیر کرد و بعدی کرد
تحت تا مدلی غایب شود آن نبض را نبض بولی گویند و
صورتی که نبض این و مثلی ضعیف و قوی و مختلف
گردد آن نبض را نبض عرفی نامند یعنی دلالت کند بر آنکه
مرض بحران بدتر نماید بد آنکه صفاء بول و در بعضی اکثر
کند بر آنکه بحران باورام و شورت داخل واقع شود و گاهی
دلالت کند بر آنکه ماده مستوج در مانع شد مرض مبتلا بجد
بمانع گردد و در بعضی نهضی یک نوع از بحران و در بعضی
بیشتر از یک نوع واقع شود مثل آنکه گاهی بحران بعرق
ادارد و سهال هر سه بود و گاهی بحران بقر و عارضه
نماید و اغلب حصول آن با متعاقب است **مثلاً**
در بیان اختلافات بحران بد آنکه تا بحران به در جمع شود
در جمیع اشخاص و اشخاص متاوی شوند زیرا که در بعضی

در سن شباب و شخاص اخرا، و تا لیم معتدله و اکثره و قسقه
و فصل ربع شدید و کثیر بودند و در شایخ و استخاص
ضعیف البقیه و اکثره رطبه خفیف و نادر بودند و همچنین
در سکن بلاد و اغیاء شدید و قوی و در قریب قوت
ضعیف و خفیف باشند و در صورتیکه فصل ربع و فصل
صیف یا پس بود و مرضی درین دو فصل مارض کرد و بحرن
آن مرض در انرجیه و سوبه اکثر بطریق سیلان دم بود
و در فصل طبع بحرن سیلان بنیم و جویان مخاط و اوج
انرجیه بلغمیه کثیر السج باشد و در فصل خریف اکثر
بحرن بطریق سیلان صفراء و در فصل شتا، بطریق سرد
باشد و در اکثر مارض راسیه بحرن باسهال و در فصل صیف
اکثر بطریق ترقیب بود **فصل رابع** در بیان مده
بحارین بدانکه مده بحارین و زمان آنها با اختلاف مارض
مختلف کرد و گاه از دوازده تا بیست و چهار ساعت بمده

کرد

کرد و بحارینکه بطریق بول و عرق باشد اکثر تا حال نقاضه
بطول انجامد و سیلان دم بیش از چند دقیقه طول نکشد
و غلجیات و نقاطه در اعطاط مارض بالعکس تا چند ماه
ممتد کرد **فصل پنجم** در بیان اوقات بحارین الطباد
بازده اوقات و ایام بحارین اختلاف کرده اند بعضی ثانی
شد اند که مارض در اوقات معین بحرن نمایند و بعضی دیگر
مستقد اند که مارض در بعضی ایام نیز بحرن نمایند و سحر
صاعده بطریق قول فرقه اول را سوار بنسره و جرم غوره
که دو هفته از ابتدا مارض و چهاردهم و بیست و یکم و بیست
هفتم و سحر و چهارم و هجدهم از ایام بحارین بودند و در چهار
و بازدهم و هیفدهم و بیست و چهارم از ایام ممتد نمایند
در آنکه در این ایام بعضی از حدوث وقوع کردند که خبر دهند
بر کیفیت وقوع بحرن و قلیل و باقی ایام را با هم غالب نمایند
و گاهی بحرن بواسطه رقت و غلظت ماده و گاهی بواسطه ضعف

مستقیم

وقوع سر برین از این اوقات معینه بخاوند نماید و قول اقراط
 که مرض در این اوقات بیشتر بچرخان نماید اگر کسی بود زود
 که مرض در بعضی اشخاص در بعضی این ایام معینه بچرخان
 نماید و این ایام را با هر یک گویند از جهت آنست که مرض
 در این ایام بیشتر بچرخان نماید نه آنست که مرض در غیر این
 ایام بچرخان نکند و بچرخان بچرخان این ایام بود **باب هفتم**
 در بیان حاله نقاهت بدانکه نقاهت حاله است که شخصی در
 آن حاله نه از جمله اصحاب و از جمله مرضی محسوب گردد و حاله
 واسطه است میان حاله مرضیه و حاله حیمه و ابتدا در این
 حاله از تداوم ذوالارض منجمه و اعتدال آن نازمان در
 شدن افعال طبیعی در تحت نظام طبیعی موقوف و حاصل
 شدن محتمل باشد و در حال نقاهت ارض و آنرا مخصوص
 است که بحسب شدت و ضعف مرض آن اراض مختلف گردند
 مثلا در اشخاص ناقلین که از اراض شدید خلاص گردیده اند

افعال

افعال هفتیه در این حاله ابتدا بهبود نماید و من مبرور
 ایام حاصل گردد و در نقاهت اراض و در جمیع اوقات طبیعی
 رجوع بحالت اولیه کنند و قوت عقلیه ابتدا ببقی بزرده
 مرضی بچرخان و شی شغل گردد و صوت که در اول ضعیف
 شد بود در حاله نقاهت قوت گیرد و ستوی شود و در
 حش ظاهر و با قوت و بحالت طبیعی رجعت نماید
 و اشخاص در حال نقاهت بواسطه حصول افعال باطنیه
 لطیفه و سرور و فرح و صفا گردند و دلج صبر و سریع
 القیبت شوند و از چنان باور و نبی منفی شوند
 و بعضی اوقات کمال عارض گردد و نفس این اشخاص
 در حاله سکون ستوی و در سوره شمی سریع گردد و در
 بعضی از ناقلین بسبب افراط حیمه در نفس آنها بطور
 و در صورتیکه بسیار بایستند در وقت قلیل آورده و جلیه آنها
 منفع کردند و کامی قیج در اطراف برسد و قوت باطنیه و

نایافته و بعضی که در خواب مجامعه و مواقعه نمایند
 اشخاصیکه در حال صحته قوه باهیه در آنها معدوم بود
 در همین نقاهت اختلاط عارض ایشان گردد و بشیر بویست
 اندازد و شراب سوطه عدم تغذیه بصل شراب و سدر
 ساقط گردد و زمان نقاهت بحسب سن و مزاج و جنس
 و نوع مرض و حیمه و مسائل مختلف گردد مثلا در سن
 صبا و جوانی قوی بنیه و در اواخر مرض عصبیه و اما
 مررتعه مدتی زمان نقاهت قهیر و در سن اخطا و در
 اشخاص ضعیف البنیة و در اواخر مرض و در سن تخفیفه
 طویل الیه باشد و اگر حال نقاهت و نایافته واصل
 نگردد بلکه گاهی این حالت متفصل شده مرض نکس نماید
 و با آنکه مرض دیگر حادث گردد **باب تا سح** درین
 آثار و نالیعوضیه و این آثار عبارت از اختلال افعال است
 که بعد از نقضای مجرای مرضی ظاهر گردند و گاهی این آثار

با آثار

با آثار و نالیعوضیه مخلوط گردند و بعضی از این آثار در ابتدا
 مرض حادث شود و بعد از آن نقضای مرض مدتی باقی ماند
 چون رجوع جنین در ذات البنیة که از ابتدا مرض حادث شد
 و بعد از زوال آن تا چند مدت باقی باشد و بعد از مدتی
 قابل شود و مثل صفره جلد در حیات نالیعوضیه بعد از زوال
 مرض تا چند مدتی باقی ماند و چون استقامتی که در حیات
 حیات شود و به خصوصاً حملات عارض گردد که تا چند
 بعد از نقضای مرض یابد و از جمله آثار و نالیعوضیه فرای
 دمن بود که در بعضی اشخاص فرای و در بعضی دیگر کمین
 روی دهد و در بعضی اشخاص بعد از زوال مرض ضعف و
 تمام بدن و در بعضی دیگر ضعف حرکات بدنی و درین
 فقط عارض شود و نیز از جمله آثار و نالیعوضیه بحالت
 بود که بعد از زخم و خنق و در بعضی علل عصبانیه عارض
 شود و تا چند مدتی بعد از نقضای مرض باقی باشد و گاهی

ضمیمه ظاهر مخصوص ماسعه و با صره بعد از انقضاء مرض
 نامد و ضعیف باشند و کاه اختلاط عقل نیز آنا در ناله
 مرضیه بود و تب و ریج بواسطه قوه قوی بدینیه دفع کرد
 چنانچه خود کرا را در بعضی از مرضی شاهد نمودم و شیخ
 درین هم نیز اشاره باین مطلب نموده و این قسم از اختلاط
 عقل را چون فرای نامیم و حتمی و مرضی این حالت است
 که همچنانکه ضعف در جمیع قوی بدینیه در مرضی عارض شود
 در قوی عقلیه بواسطه ربط آنها یکدیگر ضعف طاری شود
 و حالتی شبیه بجهنم حادث گردد که بعد از قوه طبیعت
 حالت زایل گردد و کاهی سر عقله نوزاد آنا در ناله مرضیه
 و عتقه طریح بود و کاهی عدم اشتها و بطا و کبوس و قهقش و سعال خفوق
 و سرعت یقین تا مدت بعد از اندفاع مرض بطول انجامد و کاهی
 عقیم مرض حاده بول و عرق قلیل شوند و در انصورت
 اکثر استقار طریح عارض گردد و بعضی از مایل و غائقرایا

و مریضی که بعد از انقضاء مرض مریض گردد آنا در ناله
 مرضیه دارند و فی الحقیقه آنا در ناله میخوند بلکه از ناله
 مرضیه لا ختمه باشند و کاهی بعد از زوال حیات دوریه
 وقت نوب بروده و سختی نیز فیاض محسوس گردد و کاهی
 طحال متنفخ شود و کاهی هجج در جلیان مریض گردد که بعد
 دو هفته یا سه هفته بطول انجامد و کاهی نادانستی از
 آنا در ناله مرضیه تا آخر طریاق باشند چون ضعف و
 جاذبه دودید و بعد از انقضاء ریج طیار حادث گردد
باب هاشم در بیان نکس و مریض نکس عبارتست از آن
 است که مریض مقدم قبل از تکمیل حالت نشانه حادث گردد
 و مریض عبارت از آنست که مریض سابق بعد از زوال
 آن با کلینی و بعد از تکمیل حالت نشانه ظاهر گردد و بواسطه
 اسباب اتفاقیه در مریض نکس بسیار اتفاق افتد چون برود
 و عدم دفع و درجه و کثرت و کمی و تفکر کثیر و قیاس زیاد و کدود

در خواص و افعال و لطایف
 و در اثر و خواص و افعال و لطایف
 در سبب و افعال و لطایف

باید و خطاء در تدبیر امثال آنها که موجب نکس در امراض گردد
 و در مرض طاعون قبل از تکلیف حالت نقایض نکس مشاهده
 نشد است و در حصیه و جدوی نکس و نه عود مشاهده
 شود و بعضی از امراض بوی که نادر آنکس نمایند چون
 ذات الریه و ذات الحبیث و بعضی دیگر از امراض باشند که
 بسیار نکس کنند چون حیات ثانیه و عود در امراض
 بواسطه استعداد خاص و گاهی بواسطه اسباب ناقصه
 و گاهی بواسطه تجدید اسباب عصبیه بود و ظهور حیات ثانیه
 در امثال دلاکتر ^{نور} از این قبیل بود یعنی بواسطه تجدید
 اسباب عصبیه بود **خاتمه** در بیان وسایل طبیعیه حفظ
 در حق مرضی باید دانست آنکه اشخاص مبتلا با مرض هاده ^{باید} را
 در خانه و سعی ممکن دهند که هوا آن خانه سهوله تجدید
 شود و حراره آن مناسب با حراره موسم و مرض بود و متوان
 نیز مناسب با علت باشد و اگر هوا آن خانه تجدید نشود و بعضی

انجودات

از انجودات مناسب تجویز کنند مخصوص بخوار کلو که در باره
 علل عامه عظیم النفع بود و باید آنکه بنوعی طریقی و
 ملائیس مرضی تجدید نمایند و فرس آنها را از پشم و اگر
 کثیر الخاره باشند از سویا از گمان و بنوعی قرار دهند و
 وضع فرس نیز موافق با علت باشد مثلاً در صورتیکه مرض
 عارض رخ گردد باید آنکه جانب رأس و مرتفع نمایند و در صورتیکه
 که تمام جسد و یا عضوی مخصوص انجوداد کنند و نمایند باشتاب
 مسخه گرم کنند و مرضی را با غذیه بنوعی بطبی الحضم اطعام
 نکند و غذیه خفیفه سبیل الحضم مثل آب کوکب و غیر
 آن ^{باید} بنوعی و از غذیه بغیر موقع بر هیز دهند و در
 مقدار شرب هرگاه مرضی در باحطاط کذا بدقت در شرب
 تقویت باشد و از پیدای بدون سبب خناب نمایند و اگر
 سهو عارض ایشان شود بواسطه بعضی المیه که خواب آورد
 آنها را خواب کنند و مرضی را گاهی از فرس خود بر موضع دیگر

کتاب طعرات قویہ و اصوات شدیدہ ایلہ طائر ہندو

محمدرضا باشند

کردن شکم نکند بلکه او را بچرخانید که اعدا سرور نمایند

تسلیم دهد و ند پس کلی در امراض مزمنه آنت که در

دهو منزل مرضی امیرالحمہ دلال و طلا، دھنیات

و جلوس در این نجات حاره و بار دونه و اطعام

طعام و شراب مناسب اند پس نمایند

نت باحر والظفر في يوم السبت كما

عشر شهر ربيع الثاني من ثمانين

خمس و نمان و مائت و نمان

الف من المحررة النبوية

۱۲۱۵۰

حکم

2

1

مجلس
صوفی
مجلس

فصل في معرفة
الصفات التي
يجب ان يكون
عليها المؤمن
الذي هو
مستحق
للجنة
التي هي
الدار
الاولى
والثانية
والثالثة
والرابعة
والخامسة
والسادسة
والسابعة
والثامنة
والتاسعة
والعاشرة

